

قصه‌های تربیتی

محمدرضا اکبری

بسم الله الرحمن الرحیم

قصه های تربیتی

نویسنده:

محمد رضا اکبری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قصّه های تربیتی

مشخصات کتاب

سرشناسه : اکبری محمدرضا، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : قصه های تربیتی/ تالیف محمدرضا اکبری .

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۳۴ص.

شابک : ۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۶۷-۰:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم)

یادداشت : چاپ اول : ۱۳۸۴(فیپا).

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : داستان های اخلاقی

موضوع : داستان های مذهبی

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۴۹/۵/الف۷ق۶۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۶۲۲۳

ص:۱

اشاره

«دعای مطالعه»

اَللّهُمَّ اَخْرِجْنی مِنْ ظُلُماتِ الْوَهْمِ وَاَکْرِمْنی بِنُورِ الْفَهْمِ. اَللّهُمَّ افْتَحْ عَلَینا اَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَانْشُرْ عَلَینا خَزائِنَ عُلُومِکَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ مفاتیح الجنان

خداوندا! مرا از تاریکی های وهم و خیال درآور و به روشنی فهم گرامی دار. خداوندا درهای رحمتت را بر ما بگشا و گنجینه های علومت را بر ما بازگردان. به رحمت خودت ای مهربان ترین مهربانان.

ص:۶

مقدمه مؤلف

تربیت، رکن اصلی زندگی هر انسانی را تشکیل می دهد و سرنوشت هرکس بر محور تربیت او ورق می خورد. ارزش انسان به تربیت اوست و انبیاء آمدند تا بشر را تربیت کنند. طلوع انسانیت هرکس در گرو تربیت الهی اوست و غروب او نیز به فقدان یا سوء تربیت او باز می گردد.

امّا چگونه باید به تربیت انسان ها پرداخت؟ و از چه اهرم هایی می توان کمک گرفت؟

بدون شک، یکی از راه های تربیت دینی که جامع تربیت های فردی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی است ارائه الگوهای تربیت یافته است. و در این میان ذکر قصه های تربیتی، آدمی را به اندیشه وا می دارد و اندیشه، قدم اوّل در کسب تربیت است. چه این که قرآن کریم در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می فرماید:

«فاقصص القصص لعلهم یتفکرون» (قصه ها را حکایت کن شاید بیندیشند.)

مطالعه اخلاق و احوال دیگران، زمینه علم و اندیشه است و علم و اندیشه کلید تحرکات تربیتی است. قصه های تربیتی ذهن را باز می کند

ص:۱۱

و با فضایل اخلاقی و نمونه های پرورش یافته آشنا می گرداند. ذکر الگوها، تأثیر خوبی در ترغیب و تحکیم مایه های تربیتی و اخلاقی دارد. بر همین اساس، کتاب قصه های تربیتی که شامل ۱۲۰ داستان برگزیده از بهترین قصه های مستند است می تواند قـدم خـوبی در جهت تربیت الهی و انسـانی کسـانی باشـد که دوست دارنـد به تربیـتی جـامع رسـیده و روح خود را به فضـایل اخلاقی زینت ببخشند. و البته جوانان و نوجوانان می توانند به بهره های تربیتی بیشتری از قصه های آن نایل گردند.

در خـاتمه بر خود لازم می دانم از تولیت محترم مسـجد مقـدّس جمکران حضـرت آیه اللّه وافی و مسؤولین انتشـارات مسـجد مقدّس جمکران که زمینه ترویج فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را فراهم آورده اند تشکر نمایم.

محمّد رضا اکبری

ص:۱۲

امام سجاد علیه السلام

خداوندا! مرا بر تربیت فرزندانم

کمک فرما(۱)

احترام به پدر

یکی از ارادتمندان امام خمینی قدس سره می گوید: یک بار که به محضر ایشان در جماران رسیدم. یکی از مسئولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید و پدر سالخورده اش نیز همراه او بود.

وقتی خواست به حضور امام برسد خود جلوتر از پدر حرکت می کرد. پس از تشرّف خدمت امام، پدرش را معرفی کرد. امام نگاهی به آن مسؤول کرد و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟

عرض کرد: آری.

امام فرمود: پس چرا جلوی او راه افتادی و وارد شدی؟(۲)

امام کاظم علیه السلام فرمود:

سَأَلَ رَجُلٌ رَسولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: ما حَقُّ الْوالِدِ عَلی وَلَدِهِ؟

قالَ: لا یسَمّیهِ بِاِسْمِهِ، وَ لایمْشی بَینَ یدَیهِ، وَ لایجْلِسَ قَبْلَهُ وَ لایسْتَسِبُّ لَهُ.

۱- ۱. صحیفه سجادیه، دعای بیست و پنجم.

۲- ۲. مجله پیام انقلاب، ص ۶۹.

مردی از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرد: حق پدر بر فرزند چیست؟

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او را به اسم صدا نزند، از جلوی او راه نرود، قبل از او ننشیند و کاری که سبب بدگوئی مردم به او شود انجام ندهد.(۱)

بزرگواری

روزی نامه ای از سوی شخصی به دست خواجه نصیرالدین طوسی که از علما و بزرگان اسلام است رسید. از جمله مطالبی که در آن نامه آمده بود این خطاب بسیار زشت بود: ای سگ و فرزند سگ.خواجه هم در جواب او گفت:

این که مرا سگ خوانده ای صحیح نیست؛ زیرا سگ با چهار دست و پا راه می رود و ناخن های دراز دارد اما من راست قامت هستم و بر روی دو پا راه می روم، بدنم بدون مو است و ناخن هایم پهن است، سخن می گویم و می خندم و این ویژگی ها غیر از صفاتی است که تو به من نسبت دادی و مربوط به سگ می شود و بقیه نامه او را با کمال متانت و بزرگواری و به دور از هرگونه سخن تند پاسخ داد.(۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

عادَةُ الْكِرامِ حُسْنُ الصَّنیعَهِ.

معادت انسان های بزرگوار نیک رفتاری است.(۳)

ص:۱۴

۱- ۳. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۴۵ .

۲- ۴. سفینهالبحار، ج ۱ ، ص ۴۲۲

۳- ۵. غررالحکم.

نوازش یتیم

یکی از همکلاسی های نواب صفوی در مدرسه حکیم نظامی تهران می گوید: در بازگشت از مدرسه با یکی از همکلاسی هایم دعوا کردم، او سنگی پرتاب کرد و سر مرا شکست و گریه کنان به منزل رفتم.

پدرم تا چهره خون آلود مرا مشاهده کرد برآشفت و برای تنبیه آن بچّه به دنبال من به راه افتاد.

تا به او رسیدیم و او قیافه عصبانی پدرم را دید بر خود لرزید و در کناری پناه گرفت.

ناگهان سید مجتبی صفوی (همکلاس من) به جلو آمد و به پدرم گفت: ما با هم شوخی می کردیم و من سنگی پرتاب کردم و سر پسر شما شکست. اکنون برای هر گونه مجازاتی آماده ام.

من تعجب کردم. گفتم نواب نبود. این ضارب سر مرا شکست. امّا مجتبی با قیافه ای جدّی گفت: من بودم و برای هرگونه مجازاتی آماده ام.

پدرم در برابر آن صراحت و خضوع، با تعجّب به خانه برگشت. پس از آن از سید مجتبی نواب پرسیدم: تو که سنگ به من نزدی، پس چرا این قدر پافشاری کردی که من زده ام؟

سید مجتبی در پاسخ گفت: درست است که ضارب کار بدی کرد و به ناحق سر تو را شکست ولی من او را می شناسم. او یتیم است و پدرش از دنیا رفته است. من نتوانستم حالت خشم پدرت را نسبت به آن یتیم تحمل کنم، خواستم به این وسیله تا اندازه ای از درد یتیمی او بکاهم![(۱)]

۱- ۶. شهدای روحانیت، ج ۱ ، ص ۲۰۶ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِنَّ فِی الْجَنَّهِ داراً یقالُ لَها دارُ الْفَرَحِ لایدْخُلُها اِلاَّ مَنْ فَرَّحَ یتامی الْمُؤمِنینَ.

در بهشت خانه ای است که به آن خانه شادی گویند و وارد آن نمی شود مگر کسی که یتیمان مؤمنان را شاد کند.(۱)

عفو بی نظیر

عبداللَّه بن عباس گوید: وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله به جنگ بنی انمار می رفت، در محلی فرود آمد و سپاه اسلام نیز توقف کرد.

در آنجا از لشکر دشمن کسی دیده نمی شد. پیامبرصلی الله علیه وآله برای قضای حاجت از لشکر دور شد.در همان حال باران شروع به باریدن کرد، به طوری که آب زیادی بر زمین جاری گردید و برگشت پیامبرصلی الله علیه وآله را دشوار نمود و بین او و لشکر فاصله انداخت.

پیامبرصلی الله علیه وآله بدون هر وسیله دفاعی در زیر درختی نشست تا باران و جریان آب کاهش یابد که در این هنگام «حویرث بن حارث محاربی» او را مشاهده کرد. به یاران خود گفت: این محمّد است که از اصحاب خود دور افتاده است، خدا مرا بکشد اگر او را نکشم!

به طرف پیامبرصلی الله علیه وآله حرکت کرد، چون نزدیک او رسید شمشیر کشید و حمله کرد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

۱- ۷. کنز، خ ۶۰۰۸ .

پیامبرصلی الله علیه وآله در زیر لب این دعا را زمزمه می کرد: «اللهم اکفنی شرّ حویرث بن الحارث بما شئت»

خدایا! هرگونه که می خواهی مرا از شرّ حویرث حفظ فرما.

همین که حویرث خواست شمشیر خود را با قدرت بر حضرت فرود آورد، لغزید و شمشیر از دست او افتاد.

پیامبرصلی الله علیه وآله به سرعت شمشیر را از زمین برداشت و فرمود: اکنون چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

عرض کرد: هیچ کس.

حضرت فرمود: ایمان بیاور تا شمشیرت را به تو بازگردانم.

گفت: ایمان نمی آورم امّا پیمان می بندم که با تو و پیروانت نجنگم و به کسی که بر علیه توست کمک نکنم.

حضرت شمشیر را به او داد. حویرث سلاح خود را گرفت و گفت: واللّه! تو از من بهتری!

حضرت فرمود: من باید از تو بهتر باشم.

وقتی حویرث به طرف یاران خود برگشت، پرسیدند: چه شد که شمشیر کشیدی امّا پیروز نگشتی و چه شد که افتادی در حالی که کسی تو را نینداخت؟

گفت: همین که شمشیر را کشیدم مثل این که کسی بر کتف من بزند بر زمین افتادم و شمشیر از دستم افتاد. محمّد آن را برداشت و اگر می خواست مرا بکشد می توانست ولی نکشت. به من گفت: اسلام بیاور!

ص:۱۷

قبول نکردم امّا پیمان بستم با او نجنگم و کسی را بر علیه او نشورانم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَلْعَفْوُ لایزیدُ الْعَبْدَ اِلاّ عِزّاً، فَاعْفُوا یعِزُّکُمُ اللَّهُ.

عفو جز بر عزّت انسان نمی افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند.(۲)

تقسیم گل ها

وقتی امام خمینی قدس سره در نوفل لوشاتو به سر می برد در شب تولد حضرت مسیح علیه السلام پیامی برای مسیحیان جهان دادند که خبرگزاری ها پخش کردند و در کنار آن دستور دادند تا هدایایی مثل گز، آجیل و شیرینی که از ایران آورده بودند را بین مردم نوفل لوشاتو تقسیم کنند.

هدایا تقسیم بندی شد و همراه یک شاخه گل به هر خانواده ای دادند. این کار برای غربی ها که اثری از این عاطفه ها و محبت ها نمی دیدند بسیار تازگی داشت، و در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک رهبر مسلمان غیر مسیحی برای مسیح علیه السلام پیام می دهد و یارانش به این گستردگی در شب تولد آن حضرت، به منازل مسیحی ها شیرینی و گل تقسیم می کنند.

یکی از خانم هایی که به درب منزل آمده بود تا هدیه امام را دریافت کند چنان هیجان زده شده بود که اشک از چشمانش فرو می ریخت.

به دنبال این حرکت اخلاقی امام بود که یکی از افراد آنجا به نمایندگی از سایر اهل محل درخواست ملاقات با امام کرد. امام هم بی درنگ وقت دادند و روز بعد پانزده نفر از اهالی محل با شاخه های گل به محضر امام

۱- ۸. محجه البیضاء، ج ۴ ، ص ۱۴۷ .

۲- ۹. کنز، خ ۷۰۱۲ .

آمدنـد. امام به مترجم فرمودنـد که احوال آن ها را بپرسـد و ببینـد که آیا نیاز و یا کار خاصـی دارند که آن ها پاسخ دادند ما کاری نداریم فقط آمدیم خدمت امام برسـیم، او را از نزدیک ببینیم و این شاخه های گل را به عنوان هدیه آوردیم. امام هم با تبسم شـاخه هـای گـل را یکی یکی از دست آن هـا گرفتنـد و در میان ظرفی که در کنار او بود قرار دادنـد و آن ها هم خیلی خوشحال از حضور امام مرخص شدند.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلاثَةٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ: الدّينُ و التَّواضُعُ وَ الْبَذْلُ.

سه چیز سبب محبّت می گردد: دین، تواضع و بخشش.(۲)

تربیت یافته امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی مالـک اشتر در حـالی که لبـاس هـای فـاخر به تن کرده بود از میـان بـازار گـذشت. یـک نفر بـازاری که مالک را نمی شنـاخت به او جسارت کرد امّا مالک متعرض او نشـد و از آنجا گـذشت. پس از آن مرد بی ادب مالک را شـناخت و از کرده خود به ترس و وحشت افتاد و گفت: مادرم به عزایم بنشیند که من مالک را نشناختم.

آن گاه به دنبال او رفت تا عذرخواهی کند، و وی را در مسجد یافت که نماز می گزارد. پس از نماز نزدیک مالک رفت و از او عذرخواهی نمود.

مالک گفت: واللّه! من به داخل مسجد نیامدم مگر آن که برایت طلب مغفرت کنم.(۳)

ص:۱۹

۱- ۱۰. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱ ، ص ۵۰ .

۲- ۱۱. تحف العقول.

۳- ۱۲. سفینهالبحار، ج ۱ ، ص ۳۱۴ ؛ منتخب التواریخ، ص ۱۳۷ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

العَفْوُ زَینُ القُدرَهِ:

عفو زینت قدرت است.(۱)

وفای به عهد

حجاج بن یوسف در زمان خلافت عبدالملک مروان، والی عراق و ایران بود. او در قساوت قلب و سنگدلی در تاریخ، بی نظیر و یا کم نظیر است که با به حکومت رسیدن حجاج، شورش های مردمی بر علیه او آغاز گردید.

ابوعبیده گوید: جمعی از مردم را که بر علیه حجاج شورش کرده بودند، دستگیر کرده به نزد او آوردند. حجاج دستور داد همه را گردن زدند و تنها یک نفر باقی ماند که وقت نماز فرا رسید، به «قتیبه بن مسلم» گفت: او را نگاهداری کن و فردا نزد من بیاور.

قتیبه گوید: من بیرون رفتم و آن مرد را با خود بردم. در بین راه گفت: حاضری کار خیری انجام دهی؟

گفتم: چه کاری؟

گفت: امانت هایی از مردم نزد من وجود دارد و می دانم ارباب تو مرا خواهد کشت، آیا می توانی مرا آزاد کنی تا با نزدیکانم وداع کنم و امانت های مردم را به آن ها بازگردانم و درباره بدهکاری های خود وصیت نمایم و برگردم؟ من خدا را گواه می گیرم که فردا صبح بازگردم.

قتیبه گوید: من از سخنان او تعجب کردم و به او خندیدم، امّا دوباره

۱- ۱۳. غررالحکم.

گفت: ای قتیبه! به خدا سوگند می روم و دوباره باز خواهم گشت و مدام اصرار کرد تا به او گفتم برو. وقتی از چشمم دور شد، ناگهان به خود آمدم و با خود گفتم: چه بر سر خویش آوردم؟ پس از آن به نزد خانواده ام آمدم و آن ها را از ماجرا آگاه کردم و آنها هم به هراس افتادند و شبی سخت را با یکدیگر گذراندیم تا صبح فرارسید. در همین اثنا شخصی در زد، درب را باز کردم، دیدم همان کسی است که او را آزاد کرده بودم. گفتم: بازگشتی؟

گفت: خدا را گواه خود قرار داده بودم. چگونه می توانستم باز نگردم؟

با یکدیگر به راه افتادیم تا به نزد حجاج رسیدم. همین که چشمش بر من افتاد گفت: اسیر دیروز کجاست؟

گفتم: بیرون است. او را حاضر کردم و ماجرای شب گذشته را برای حجاج بیان کردم. حجاج چند مرتبه به او نگاه کرد و سرانجام گفت: او را به تو بخشیدم.

به همراه یکدیگر از نزد او بیرون آمدیم. آن گاه به او گفتم: هر جا که می خواهی برو!

مرد سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا تو را شکر می گویم.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلاثَةٌ لا عُذْرَ لَاَحَدٍ فیها: اَداءُ الاَمانَهِ اِلَی الْبِرِّ وَ الْفاجِرِ، وَالْوَفاءُ لِلْبِرِّ وَ الْفاجِرِ وَ بِرُّالْوالِدَینِ بِرَّینِ کانا اَوْ فاجِرَین.

سه چیز است که عذری برای کسی در ترک آن ها نیست: رد امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به عهد نسبت به نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار.(۲)

۱- ۱۴. کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم.

۲- ۱۵. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۲ .

اخلاص

مردی بود که در جنگ بدر مسلمانان را آزار می داد. یکی از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله به نام صهیب او را کشت و مسلمانان را از شرّ او راحت کرد. مردی فرصت طلب از موقعیت سوء استفاده کرد و به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: یارسول اللَّه! من آن مرد آزار دهنده را به قتل رساندم.

رسول خداصلی الله علیه وآله از این خبر مسرور شد.

عمروبن عبدالرحمان که از فرصت طلبی فریب کارانه آن مرد آگاه شد و می دانست آن کافر آزاردهنده را صهیب کشته است، نزد او رفت و گفت: نزد پیامبرصلی الله علیه وآله برو و او را از مجاهدت خود آگاه کن تا معلوم گردد تو آن مرد آزار دهنده را کشته ای نه دیگری.

صهیب گفت: من او را به خاطر خدا و رسولش کشتم و از این رو به پیامبرصلی الله علیه وآله خبر نداد.

عمروبن عبدالرحمن خود به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: یا رسول اللَّه! آن کافر آزار دهنده را صهیب کشته است نه دیگری.

پیامبرصلی الله علیه وآله به صهیب فرمود: آیا همین طور است؟

او در جواب عرض کرد: بله یا رسول اللَّه.

در اینجا بود که این آیه نازل شد:

یا اَیهَا الَّذینَ آمَنوا لِمَ تَقولونَ ما لاتَفْعَلون کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ اَنْ تَقولوا مالا تَفْعَلون.(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی بر زبان می آورید که آن را

۱- ۱۶. سوره صف، آیات ۲ و ۳.

انجام نداده اید؟ این(دروغ) خشم شدید خداوند را به همراه دارد که چیزی بگوئید که آن را انجام نداده اید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْعِبادَهُ الْخالِصَهُ اَنْ لایرْجُو الرَّجُلُ اِلاَّ رَبَّهُ.

عبادت خالص این است که مرد جز به خدا(به کسی) امید نداشته باشد.(۱)

همدردی با نیازمندان

یکی از مقلدین شیخ انصاری که از تجّار و ارادتمندان او بود به خدمت شیخ رسید و بعد از بوسیدن دست او یک عبای گران قیمت زمستانی که در نوع خود از جهت جنس و رنگ از ارزش زیادی برخوردار بود به رسم هدیه بر دوش وی انداخت.

روز بعد که برای نماز جماعت به امامت شیخ انصاری به محضر او آمد، مشاهده کرد همان عبای ساده قبلی بر دوش اوست که با مقام بزرگ زعامت وی سازگاری ندارد. از عبایی که به او هدیه کرده بود سؤال کرد.

شیخ فرمود: آن را فروختم و از پول آن چندین عبا تهیه کردم.

گفته اند شیخ دوازده عبای زمستانی تهیه کرده و به مستحقین که عبای زمستانی نداشتند داد.

تاجر گفت: مولای من! آن عبا برای شما بود و برای شخص شما آورده بودم که از آن استفاده کنید، نه این که آن را بفروشید و با پول آن عباهای

۱- ۱۷. غررالحکم.

متعددی تهیه کنید و به مستحقین بدهید.

شیخ فرمود: دلم راضی نمی شود که خود چنین عبائی بپوشم و دیگران از یک عبای ساده زمستانی محروم باشند.(۱)

امام علی علیه السلام لباسی را خریداری کرد که خوشایند او قرار گرفت، پس آن را در راه خدا صدقه داد و فرمود: شنیدم رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کسی که دیگری را بر خود برگزیند خداوند در روز قیامت بهشت را برای او برمی گزیند.(۲)

انتقاد سازنده

دانشمندی به دیدار زاهدی رفت و در ضمن دیدار، درباره یکی از آشنایان او سخن چینی کرد.

زاهد گفت: دیر به دیدارم آمده ای و حال که آمده ای مرتکب سه گناه گردیدی: یک، آن که نسبت به برادرم خشمگینم کردی، دوم آن که دل آسوده مرا مشغول ساختی و سوم آن که خود را در معرض تهمت سخن چینی قراردادی.(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود:

يجِبُ لِلْمُؤمِنِ عَلَى الْمُؤمِنِ النَّصيحَهُ لَهُ فِى الْمَشْهَدِ وَ الْمَغْيبِ.

بر مؤمن واجب است در حضور و غیاب، خیرخواه مؤمن باشد.(۴)

ص:۲۴

۱- ۱۸. مکاسب کلانتر، ج ۱ ، ص ۱۲۹ .
۲- ۱۹. تفسیر نورالثقلین، ج ۵ ، ص ۲۸۵ .
۳- ۲۰. کشکول شیخ بهایی، دفتر اول.
۴- ۲۱. غررالحکم.

کمک رسانی خالصانه

وقتی حضرت موسی علیه السلام به خاطر مصونیت از شرّ طرفداران فرعون از مصر به مَدْین هجرت کرد در راه دختران شعیب را دید که در کناری منتظر ایستاده اند تا آب بردارند و چوپان ها برای گوسفندان خود آب می کشند. موسی به کمک آن ها رفت و برای آن ها آب کشید.

دختران شعیب کمک موسی علیه السلام را به پدر خود گزارش دادند و یکی از آن ها به دستور پدر به دنبال موسی علیه السلام رفت و او را به منزل خود دعوت کرد. دختر شعیب علیه السلام از جلو حرکت کرد و موسی به دنبال او می رفت، باد به شدّت می وزید و لباس های آن دختر را به این سو و آن سو می برد. وقتی موسی علیه السلام این صحنه را مشاهده کرد از او درخواست کرد از پشت سر حرکت کند و او را به سوی منزل راهنمایی کند تا چشم او از نگاه به نامحرم محفوظ بماند.

وقتی موسی علیه السلام وارد منزل شد، شعیب علیه السلام بر سر سفره شام نشسته بود، به او گفت: ای جوان! بر سر سفره بنشین و شام بخور.

موسی علیه السلام گفت: «اَعوذُ بِاللَّه» (به خدا پناه می برم)

شعیب علیه السلام: چرا این جمله را بر زبان آوردی؟ مگر تو گرسنه نیستی؟

موسی علیه السلام: بله گرسنه هستم. امّا می ترسم این غذا در برابر کمکی باشد که به دخترانت کرده ام. ما از خاندانی هستیم که چیزی از عمل آخرت را به سراسر زمین که پر از طلا باشد نمی فروشیم.

شعیب گفت: نه واللَّه. منظور من معاوضه با کار شما نیست؛ بلکه این عادت من و پدرانم می باشد که مهمان را گرامی می داریم و به او طعام می دهیم.

موسی علیه السلام نشست و غذا خورد.(۱)

ص:۲۵

۱- ۲۲. بحارالانوار، ج ۱۳ ، ص ۲۱ .

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ اِبْتاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ رَبَحَهُما وَ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ خَسِرَهُما.

کسی که آخرتش را به دنیایش بخرد از هر دوی آن ها بهره مند می گردد و کسی که آخرتش را به دنیایش بفروشد از هر دوی آن ها زیان می بیند.(۱)

ایثار کم نظیر

وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله از مکّه به مدینه مهاجرت کرد همراهان او که مهاجرین بودند مورد استقبال اهل مدینه که انصار نامیده می شدند قرار گرفتند.

پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: اگر بخواهید اموال و خانه های خود را با مهاجران تقسیم کنید، در این غنائم جنگی که به دست لشکر اسلام افتاد شریک هستید و اگر بخواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد از غنائم سهمی برای شما نخواهد بود.

انصار در جواب عرض کردند: هم اموال و خانه هایمان را با آن ها تقسیم کرده و هم غنائم را بر آن ها ایثار می کنیم و چشم داشتی به شراکت در آن ها نخواهیم داشت.

با این ایثار کم نظیر انصار بود که آیه ۹ سوره حشر در شأن آن ها نازل گردید. خداوند درباره آن ها فرمود:

وَ یؤثِروُنَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَو کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَ مَنْ یوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأولئِکَ هُمُ المُفْلِحوُنَ.

انصار، مهاجران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود در فقر و نیاز

۱- ۲۳. غررالحکم.

باشند و کسانی که حرص و بخل از نفس آن ها برداشته شود از رستگارانند.(۱)

یک تصمیم زیبا

پیامبرصلی الله علیه وآله مسلمانان را برای جنگ تبوک فراخواند، شرایط بسیار مشکل بود، مواد غذایی بسیار کم و تجهیزات لازم وجود نداشت، از این رو عده ای از حضور در جنگ سرباز زدند.

ابوخیثمه از جمله مسلمانانی بود که از همراهی با رسول اللَّه تخلف کرد. ده روزی گذشت. در یکی از روزهای گرم، نزد همسران خود رفت که در زیر سایبان های خنک بودند، غذا آماده بود و هوا خنک و مطبوع و همسران در خدمت او بودند.

ناگهان برق هدایت بر قلب او تابید و گفت: سبحان اللَّه! پیامبرصلی الله علیه وآله با آن موقعیتی که دارد در گرمای سوزان و وزش باد، سلاح بر دوش گیرد و به جنگ برود و ابوخیثمه در سایه خنک، با غذای آماده در کنار همسران زیبا به سر برد! این انصاف نیست. آن گاه گفت: من با شما سخنی نمی گویم و در زیر سایه نمی نشینم تا این که به پیامبرصلی الله علیه وآله ملحق گردم.

خود را مجهز کرد و به راه افتاد تا این که لشکریان اسلام او را از راه دور مشاهده کردند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ابوخیثمه باشی برای تو بهتر است. وقتی نزدیک شد اصحاب گفتند: یا رسول اللَّه! او ابوخیثمه است. نزدیک شد، شتر خود را بر زمین خواباند و بر پیامبرصلی الله علیه وآله سلام کرد و ماجرای خود را برای او بیان کرد و حضرت برای او دعا کرد.(۲)

۱- ۲۴. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰ .
۲- ۲۵. مجمع البیان، ج ۵، ص ۷۹ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اُحَبُّ الْعِبادِ اِلَی اللَّهِ الْمُتَأَسِّی بِنَبِیهِ.

محبوب ترین بندگان نزدخداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد.(۱)

ترس از خدا

مردی بنام ابن صمه در بیشتر اوقات شبانه روز به محاسبه نفس خود می پرداخت. روزی ایام گذشته عمر خود را محاسبه کرد و دید شصت سال از عمرش گذشته است. روزهای شصت سال را حساب کرد که بیش از ۲۱۰۰۰ روز می شود. آن گاه گفت: وای بر من! اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم در این صورت خدا را با بیش از ۲۱۰۰۰ گناه ملاقات خواهم کرد. این را گفت و بیهوش بر زمین افتاد و در همان حالت جان سپرد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لایکوُنُ الْعَبْدُ مُؤمِناً حَتَّی یحاسِبَ نَفْسَهُ اَشَدُّ مِنْ مُحاسَبَهِ الشَّریکِ شَریکَهُ وَ السَّیدِ عَبْدَهُ.

بنده مؤمن نمی باشد تا این که به حساب نفس خود رسیدگی کند، شدیدتر از حسابرسی شریک با شریکش و مولی با بنده اش.(۳)

محاسبه نفس به این است که انسان ببیند آیا حقوق الهی و مردمی را ادا کرده است، حقی را از کسی تضییع نکرده است، به وظیفه خود در برابر برادران و خواهران دینی عمل کرده است یا نه؟ روز خود را چگونه به شب

ص:۲۸

۱- ۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰ .

۲- ۲۷. منتخب التواریخ، ص ۸۲۶ .

۳- ۲۸. بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۷۲.

و شب خود را چگونه به روز رسانده است. اگر موفق بوده است حمد خدا گوید و گرنه استغفار کند و تصمیم بر اصلاح خود گیرد.

رازداری

«معلی بن خنیس» غلام آزاد کرده امام صادق علیه السلام بود و عده ای از علما گفته اند او از نزدیکان و محرم اسرار امام صادق علیه السلام بوده که ارادتی کامل به اهل بیت علیهم السلام داشته است.

«داوود بن علی عباسی» حاکم مدینه، او را دستگیر کرد و به زندان انداخت و از او درخواست کرد تا شیعیان خالص امام صادق علیه السلام را به او معرفی کند.

معلی بن خنیس این درخواست را رد کرد و از اسامی شیعیان اظهار بی اطلاعی کرد. داوود بن علی گفت: آیا اسامی آن ها را از من کتمان می کنی؟ اگر آن ها را معرفی نکنی تو را خواهم کشت.

معلی گفت: با قتل مرا تهدید می کنی؟ واللّٰه! اگر آن ها در زیر قدم هایم باشند، تو را از نامشان آگاه نخواهم کرد و اگر مرا بکشی از سعادتمندانم خواهی کرد و خود به شقاوت خواهی رسید. داودبن علی هم دستور داد او را گردن زدند و به دار آویختند.

امام صادق علیه السلام که از شهادت معلی خبردار شد، داودبن علی را مورد نفرین خود قرار داد و نفرین حضرت به سرعت مستجاب شد و داوود از دنیا رفت.(۱)

ص:۲۹

۱- ۲۹. اقتباس از مرأه العقول، ج ۱۲ ، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ .

امام صادق علیه السلام فرمود:

اِفْشاءُ السِّرِ سُقُوطٌ.

افشای سر سبب سقوط آدمی است.(۱)

خُلق زیبا

مرد ثروتمندی با لباس پاکیزه ای به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و نزدیک او نشست. آن گاه مرد تنگدستی با جامه های چرکین وارد شد و کنار مرد ثروتمند نشست، به طوری که بخشی از جامه هایش زیر پای او قرار گرفت.

مرد ثروتمند لباس هایش را از زیر پای او کشید.

رسول خداصلی الله علیه وآله که شاهد این حرکات بود رو به او کرد و گفت: ترسیدی چیزی از فقر او به تو بچسبد؟

مرد ثروتمند: نه.

پیامبرصلی الله علیه وآله: ترسیدی چیزی از دارایی تو به او برسد؟

پاسخ داد: نه.

پیامبرصلی الله علیه وآله: ترسیدی لباس هایت کثیف شود؟

عرض کرد: نه.

حضرت فرمود: پس چه سببی تو را به این کار واداشت؟

عرض کرد: یا رسول اللَّه! من همدمی (شیطانی) دارم که هر کار زشتی را در نظرم زینت می دهد و هر کار خوبی را زشت جلوه می دهد. من به خاطر این کار زشت خود، نصف مالم را به او می دهم.

۱- ۳۰. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹ .

پیامبرصلی الله علیه وآله به آن مرد تنگدست فرمود: نصف مال او را می پذیری؟

مرد تنگدست: نه.

مرد ثروتمند گفت: چرا نمی پذیری؟

او در پاسخ گفت: زیرا می ترسم آنچه در دل تو آمده است در دل من وارد شود.(۱) (فقیران را ناچیز شمارم).

امام کاظم علیه السلام فرموده است:

خدای عزّوجل می فرماید: من توانگر را برای شرافتش نزد خود توانگر نساختم و فقیر را برای خواری اش در نظرم فقیر نکردم، بلکه؛ توانگران را به وسیله فقرا آزمودم و اگر فقرا نبودند توانگران سزاوار بهشت نمی گشتند.(۲)

ایثار

شخصی سر گوسفندی را به یکی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله اهدا کرد. او این هدیه را پذیرفت، امّا با خود گفت فلان برادر دینی من به این سر گوسفند نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. او نیز هدیه را پذیرفت امّا با خود گفت: فلان کس از من نیازمندتر است و آن را برای او فرستاد. نفر سوم که هدیه را قبول کرده بود برای دیگری فرستاد، او نیز شخص دیگری را نیازمندتر از خود دانست و برای او فرستاد تا این که سر گوسفند به نفر هفتم رسید.

نفر هفتم که از جریان انتقال سر گوسفند از افراد قبلی اطلاع نداشت آن را برای نفر اوّل فرستاد!

ص:۳۱

۱- ۳۱. اصول کافی، باب فضل فقراء المسلمین

۲- ۳۲. اصول کافی باب فضل فقراء المسلمین.

به این ترتیب با یک سر گوسفند هفت نفر به رتبه ایثار نائل گشتند.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

مِنْ اَحْسَنِ الاِحْسانِ الایثارُ.

بهترین نیکوکاری احسان است.(۲)

دوستی واقعی

«فتح موصلی» به منزل یکی از برادران دینی خود رفت. در حالی که او در منزل نبود. به کنیزش گفت: صندوق مخصوص پول مولایت را بیاور تا از آن برداشت کنم.

او رفت و صندوق پول را آورد. فتح موصلی صندوق را باز کرد و به مقدار نیاز از آن برداشت.

وقتی صاحب خانه آمد، کنیزش وی را از جریان آگاه نمود. او از این خبر بسیار خوشحال شد و به کنیز گفت: اگر راست بگویی به خاطر صمیمیتی که برادر دینی ام با من دارد تو را در راه خدا آزاد خواهم کرد.(۳)

امام سجادعلیه السلام به مردی گفت:

آیا کسی از شما دست در کیسه یا جیب برادرش می برد تا به مقداری که می خواهد بدون اجازه او بردارد؟

جواب داد: نه.

امام علیه السلام فرمود: پس شما با هم برادر دینی نیستید.(۴)(۵)

ص:۳۲

۱- ۳۳. محجهالبیضاء، ج ۶، ص ۸۰.

۲- ۳۴. غررالحکم.

۳- ۳۵. محجهالبیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰ .

۴- ۳۶. محجهالبیضاء، ج ۳، ص ۳۲۰ .

۵- ۳۷.

کنترل خشم

علّامه سید محمّد حسین تهرانی می گوید: یک روز در تهران برای خرید کتاب به کتابفروشی اسلامیه رفتم. وارد انبار کتاب شدم، دیدم مردی برای خرید کتاب به انبار آمده و کمربند چرمی خود را روی زمین پهن کرده و مقداری از کتاب های خریداری شده خود را نظیر قرآن، مفاتیح و... روی آن گزارده است. نهایتاً حدود پنجاه کتاب در میان کمربند بست و آماده رفتن شد، که ناگهان گفت: حبیبم؛اللَّه، طبیبم؛اللَّه، یارم یارم.

چون نگاه به چهره اش کردم دیدم بسیار قرمز شده و قطراتی از عرق بر پیشانیش نشسته و چنان غرق در وجد و سرور است که اندازه ندارد. گفتم: آقاجان! تنهاتنها، رسم ادب نیست. (ما را هم بهره مند گردان).

با صدای بلند و سوزناک این ابیات را به صورتی شیوا و دلنشین از باباطاهر خواند:

اگر دل دلبر، دلبر کدام است؟

وگر دلبر دلِ دل را چه نام است؟

دل و دلبر به هم آمیته وینم

ندونم دل که و دلبر کدام است؟

دلی دیرم خریدار محبت

کز او گرم است بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دل

زپود محنت و تار محبت

غم عشقت بیابون پرورم کرد

هوای بخت بی بال و پرم کرد

به مو گفتی صبوری کن صبوری

صبوری طرفه خاکی برسرم کرد

به صحرا بنگرم صحرا تَه وینم

به دریا بنگرم دریا ته وینم

در این حال ساکت شدو گریه زیادی کرد و سپس شاد و شاداب شد و خندید.

ص:۳۳

گفتم: احسنت! آفرین! من حقیر و فقیر و وامانده هستم، انتظار دعای شما را دارم. شروع کرد به خواندن این ابیات:

مو از قالوا بلی تشویق دیرُم

گنه از برگ و باران بیش دیرُم

اگر لاتقنطوا دستم نگیره

مو از یا ویلتا اندیش دیرم

بوره سوته دلان تا ما بنالیم

ز دست یار بی پروا بنالیم

بشیم با بلبل شیدا به گلشن

اگر بلبل نناله ما بنالیم

بوره سوته دلان گرد هم آئیم

سخن با هم کریم غم وانمائیم

ترازو آوریم غم ها بسنجیم

هر آن غمگین تریم سنگین تر آئیم

گفت: الحمدللّه راهت خوب است. سید سربه سر ما مگذار! من، بی چاره و وامانده ام، تو هم باری روی کول ما می گذاری؟ آن گاه گفت:

یک روز، در همین انبار آمدم تا کتاب بخرم. علامه دهخدا هم آمده بود. قدری با هم صحبت کردیم. من به او گفتم: انصافاً شما زحمت کشیده اید، حقیقتاً رنج برده اید، ولی تصور می کنید مطلب با این ها تمام می شود؟ حیف، اگر عمر در راه های دیگر صرف می شد چه بهره ها بود، اینک بیاور ببینیم تا چه داری؟ بیا تا ببینیم در دستت چیست؟

تَه که ناخوانده ای علم سموات

ته که نابرده ای ره در خرابات

ته که سود و زیان خود نزونی

به یارون کی رسی هیهات هیهات

علامه تکانی خورد. آن گاه قدری در فکر فرو رفت و رنگش قدری تغییر کرد و هیچ جوابی به من نداد.

گفتم: عنایات از جانب خداونـد است. ولی آیا به حسب ظاهر برای این عنایاتی که به شـما شده است سـبب خاصـی را در نظر داری؟

گفت: بله. من مـادر پیری داشـتم، مریض و نـاتوان و چنـدین سال زمین گیر بود. خودم به او خـدمت می کردم و نیازهایش را برآورده می کردم،

غـذا برایش می پختم و آب وضو برای او آماده می کردم و خلاصه به هرگونه که می شد برای برآوردن نیازهایش در خدمت او بودم. مادرم بسیار تنـد و بد اخلاق بود، بعضاً فحش می داد و من تحمل می کردم و به روی او تبسم می کردم. از همین رو ازدواج نکردم، اگرچه از سن من چهـل سال می گـذشت. زیرا همسـرداری با این خلق مادر مقـدور نبود و من می دانسـتم اگر همسـری انتخاب کنم یا زنـدگی ما را به هم خواهـد زد و یا من مجبور می شدم مادرم را ترک کنم و ترک مادر در وجدان و عاطفه ام قابل قبول نبود.

گـاهی در اثر تحمـل نـاگواری هـایی که از وی به من می رسـید، گویی برقی بر دلم می زد و جرقه ای روشن می شـد و حـال خوشـی دست می داد ولی دوام نـداشت و زودگـذر بود. من رختخواب خود را در اتـاق او و در کنـارش پهن می کردم تا تنها نباشـد و نیازی به صـدا زدن من نداشـته باشـد. کوزه را هم آب کرده و همواره در کنار خود می گـذاردم، تا اگر آب بخواهد فـوراً به او بـدهم. در یـک شب سـرد زمسـتانی در دل شب آب خواست. فوراً برخاسـتم و آب کوزه را در ظرفی ریخته و به او دادم و گفتم: بگیر مـادر جان! او که خواب آلود بود و از فوریت عمل من خبر نـداشت، چنین تصور کرد که من آب را دیر به او داده ام. از این رو فحش بـدی به من داد و کاسه آب را بر سـرم زد. فوراً کاسه را دوباره آب کردم و گفتم: بگیر مادر جان. مرا ببخش، معذرت می خواهم. ناگهان نفهمیدم در این هنگام چه شد!

اجمالاً به آرزوی خود رسـیدم و آن جرقه ها تبـدیل به یـک عالم نورانی همچون خورشـید درخشان شـد و حبیب من، یار من، خدای من، طبیب من، با من سخن گفت و این حال دیگر قطع نشد و چند سال است که ادامه دارد.(۱)

۱- ۳۸. انوارالملکوت، ج ۱ ، ص ۱۴۵ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قُلُوبُ الْعِبادِ الطّاهِرَهِ مَواضِعُ نَظَرِ اللّهِ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ اِلَیهِ.

قلب های پاک بندگان، محل نگاه خداوند است. پس کسی که قلبش را پاک گرداند خداوند به او نگاه می کند.(۱)

فراتر از بخشش

در وقایع مشروطه که بین علما و طلاب دو دستگی ایجاد شده بود، یکی از بزرگ ترین بدگویان مرحوم آخوند خراسانی که دائماً و در همه جا پشت سر او ناسزا می گفت به خدمت او رسید.

این مرد که از خطبا و وعاظ معروف کربلا بود، می خواست خانه خود را بفروشد و قرض های خود را ادا کند.

خریدار به او گفته بود اگر آقای آخوند خراسانی سند فروش خانه را امضا کند من حاضرم خانه را بخرم وگرنه نخواهم خرید.

مرد واعظ به هیچ عنوان حاضر نبود نزد آخوند برود، زیرا چندین بار به علت مشروطه خواهی او را مورد ناسزاگوئی خود قرارداده بود، از طرفی می ترسید که در منزل او ، متعرض وی شوند و با رفتن به خانه آخوند، جانش به مخاطره بیفتد، امّا در هر صورت قرض داشت و ناچار از کربلا به نجف آمد و خدمت مرحوم آخوند خراسانی رسید و مورد احترام او قرار گرفت. مرحوم آخوند خراسانی او را بالای دست خود نشاند و از ملاقاتش اظهار خوشحالی کرد.

مرد واعظ گفت: خواهش من فقط این است که ذیل این سند را امضا

۱- ۳۹. غررالحکم.

بفرمائید تا بتوانم منزل خود را بفروش برسانم.

مرحوم آخوند سند را از دست او گرفت و مطالعه کرد و به زیر تشک گذاشت. در دل مرد واعظ شوری به پا شد و با خود گفت: این مرد، آخر کار خود را کرد و نه تنها سند را امضا نکرد، بلکه آن را گرفت تا ما را به زحمت اندازد.

در این اثنا مرحوم آخوند از جا حرکت کرد و از درون گنجه چند کیسه لیره در آورد و به او داد و گفت: شما از اهل علم هستید و من هرگز راضی نیستم کسانی که اهل علم اند گرفتار و پریشان باشند. این پول ها را بگیرید و با آن ها قرض های خود را ادا کنید. خانه را هم نفروشید و زن و فرزند خود را آواره نکنید و اگر خدای ناکرده باز هم گرفتاری پیدا کردید نزد من بیایند، چنانچه داشته باشم در خدمت شما خواهم بود.

مرد واعظ از مشاهده این همه گذشت و بزرگواری آن چنان شرمنده گردید که از آن پس جزء ارادتمندان مرحوم آخوند خراسانی گردید.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَحْسِنْ اِلی مَنْ اَساءَ اِلَیکَ.

نیکی کن با کسی که با تو بدی کرد.(۲)

اسوه صبر

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از عرفای بزرگ اسلام به شمار می رود. پسری داشت که شمع فروزان شبستان خانواده بود.

۱- ۴۰. مرگی در نور، ص ۳۸۰ .

۲- ۴۱. بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۱۷۱ .

در روز عیـد غدیر، این عارف بزرگ در منزل می نشـست و قشـرهای مختلف مردم به زیارت این عالم جلیل القدر می آمدند. در آن روز خادمه منزل کنار حوض خانه می آید و ناگهان چشـمش بر پیکر بی جان پسر که بر روی آب افتاده بود می افتد و بی اختیار فریاد می زند.

اهل خانه که با صـدای خادمه بیرون می آیند و با این منظره دلخراش مواجه می شوند بی اختیار فریاد کشـیده و شـیون سـر می دهند.

مرحوم آیهاللّه ملکی ناگهان متوجه صدای شـیون آن ها می شود، از اتاق بیرون می آید و جنازه پسـرش را در کنار حوض رو مشاهده می کند به زن ها کرده و خطاب می کند ساکت باشـید. همه سـکوت می کنند و این سکوت ادامه می یابد، تا این که دیـدار عمومی مردم به پایان می رسـد و طبق معمول هر ساله عـده ای از آنان نهار را در منزل ایشان صـرف می کنند. در پایان که قصد رفتن به منازل خود را دارند به چند نفر از مهمانان بسـیار نزدیک خود می فرماید: شـما اندکی صبر کنید، با شـما کار دارم. وقتی همه مردم می روند ماجرا را برای آنان بازگو می کند و برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته خود از آنان کمک می گیرد.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

اَیهَا النَّاسُ عَلَیکُمْ بِالصَّبْرِ فَاِنَّهُ لادینَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ.

ای مردم بر شما باد که صبر پیشه کنید، به راستی که دین ندارد کسی که صبر ندارد.(۲)

۱- ۴۲. مقدمه رساله لقاءاللّه، تألیف میرزا جواد آقا ملکی

۲- ۴۳. بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۹۲ .

اهمیت اخلاص

عـده ای که نزد آیهاللّه العظمی بروجردی قـدس سـره بودنـد نقل می کننـد، ایشان پیش از فوتشان خیلی ناراحت بودنـد و می گفتند: خلاصه، عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عملی انجام دهیم.

یکی از حضـار به عـادتی که همیشه در مقابـل صاحبـان قـدرت، داشت تملق و چاپلوسـی نمود و خیال کرد که اینجا هم جای تملق و چاپلوسـی است. گفت: آقا! شـما دیگر چرا؟ ما بیچاره ها این حرف ها را بایـد بزنیم شـما چرا؟ بحمـدللّه شـما این همه آثار خیر از خود باقی گزارده اید، این همه شاگرد تربیت کرده اید، این همه آثار کتبی به یادگار گذاشـته اید، مسجدی به این عظمت ساخته ایـد، مـدرسه ها در کجا و کجا ساخته ایـد و.... وقتی این سـخنان را گفت، ایشان جمله ای فرمودنـد که حدیث است:

اَخْلِصِ الْعَمَلَ فَاِنَّ النّاقِدَ بَصیرٌ بَصیرٌ.

عمل را خالص کن که نقاد عمل آگاه آگاه است.

تو خیـال کردی این ها که در منطق مردم به این شـکل هست حتماً در پیشـگاه الهی نیز همین طور است که پیش تو هست؟ انَّ اللّه بِما تَعمَلون خَبیر.(۱) (خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.)

امام علی علیه السلام فرمود:

تَصْفیهُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ.

خالص کردن عمل از انجام آن سخت تر است.(۲)

ص:۳۹

۱- ۴۴. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۳۴ .

۲- ۴۵. بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۲۸۸ .

ارادت به اهل بیت علیهم السلام

ذاکر اهل بیت علیهم السلام حجهالاسلام حاج سید محمّد کوثری سال های متمادی برای امام خمینی ذکر مصیبت می کرده است. او می گوید: پس از شهادت فرزند امام، آیهاللّه حاج آقا مصطفی وارد نجف شدم. رفقا گفتند: خوب موقعی آمدی، امام را دریاب که ما هر چه کردیم در مصیبت حاج آقا مصطفی گریه کنند از عهده برنیامده ایم، مگر این که تو کاری کنی.

من خدمت امام رسیدم و عرض کردم اجازه می دهید ذکر مصیبتی بکنم؟

امام اجازه دادند، هرچه نام مرحوم حاج آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین امام را منقلب کنم و در عزای پسر اشک بریزد، تغییر حال پیدا نکردند و همچنان ساکت و آرام بودند. ولی همین که نام حضرت علی اکبر را بردم محزون شد. امام چنان گریستند که قابل وصف نیست.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

اِنَّ الْبَلاءَ لِلظّالِمِ اَدَبٌ وَ لِلْمُؤمِنِ اِمْتِحانٌ وَ لِلْأَنْبیاءِ دَرَجَهٌ، وَ لِلْأَولیاءِ کَرامَهٌ.

به راستی که بلا برای ستمکار ادب و برای مؤمن آزمایش و برای پیامبران درجه و برای اولیای خدا کرامت است.(۲)

ص:۴۰

۱- ۴۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۶ ، ص ۷۲ .

۲- ۴۷. بحارالانوار، ج ۸۱ ، ص ۱۹۸ .

انفاق پیراهن

آیهاللّٰه سید محمّد تقی خوانساری یکی از علمای بزرگ اسلام است که در تقوا و معنویت شهرت بسیار دارد یکی از علمای معاصر قم می گوید: ما چند نفر بودیم که می خواستیم خدمت آیهاللّٰه العظمی خوانساری برسیم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم دیدیم ایشان از جایی به طرف منزل خود می آیند، به درب منزل که رسیدند فقیری سر رسید و به ایشان عرض کرد: من پیراهن ندارم.

آقا وارد اتاق شد و ما هم پشت سر ایشان وارد شدیم، دیدیم قبای خود را از تن بیرون کرد و پیراهن خود را در آورد و به آن فقیر داد و سپس قبای خود را پوشید و همان طور بدون پیراهن نشست و به کار مردم رسیدگی می کرد و به سؤال های ما پاسخ می داد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ اَعْطی دِرْهَماً فی سَبیلِ اللَّهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَمِاَهِ حَسَنَه.

کسی که یک درهم در راه خدا ببخشد خداوند برای او هفت صد حسنه می نویسد.(۲)

قدرشناسی

فرزند شهید آیهاللّٰه اشرفی اصفهانی می گوید: حدود چهل سال قبل که ۱۴-۱۵ ساله بودم روزی در قم به حمام رفتم. هنگام ورود به گرم خانه وارد خزینه شدم و چون بیرون آمدم، دیدم یکی از آقایان سر خود را صابون زده و روی چشمانش نیز از کف صابون پوشیده است و با دست به دنبال ظرف آب می گردد. بلافاصله ظرفی را که نزدیکم بود برداشته و از

۱- ۴۸. مجله حوزه، شماره ۲۷ ، ص ۳۶ .

۲- ۴۹. بحارالانوار، ج ۹۶ ، ص ۱۲۲ .

خزینه پر از آب کردم و دوبار روی سر او ریختم.

آن مرد نورانی نگاه تشکر آمیزی به من انداخت و پرسید: آیا شما هم سر خود را شسته اید؟

عرض کردم: نه، تازه به حمام آمده ام.

سرانجام به گوشه ای رفت و من سر و صورتم را صابون زدم، قبل از آن که آب بر سرم بریزم ناگاه دو ظرف آب، روی سرم ریخته شد، چشم خود را باز کردم دیدم آن مرد بزرگ به تلافی خدمت من با کمال بزرگواری محبّت کرده است.

بعد به خانه آمدم و موضوع را برای پدرم بیان کردم، ولی چون آن مرد را نمی شناختم نتوانستم او را معرفی کنم.

بعد از مدتی در یکی از اعیاد مذهبی که با پدرم به منزل علما می رفتیم، ناگاه چشمم به همان مرد نورانی که در حمام دیده بودم افتاد و او را به پدرم نشان دادم.

پدرم فرمود: عجب! ایشان حاج آقا روح اللَّه خمینی است.(۱)

امام سجادعلیه السلام فرمود:

اَمّا حَقُّ ذِی الْمَعْروفِ عَلَیکَ فَاَنْ تَشْکُرَهُ وَ تَذْکُرَ مَعْروفَهُ.

امّا حق کسی که به تو نیکی کرده است، این است که از او تشکر کنی و نیکی او را یاد آوری.(۲)

ص:۴۲

۱- ۵۰. مجله حضور، خرداد ۱۳۷۰ ، شماره ۱ ، ص ۶۷ .

۲- ۵۱. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۷ .

جلوه های زیبای ایثار

در جنگ احد تشنگی شدید بر هفت نفر غلبه کرده بود، مقداری آب که برای یک نفر کافی بود آوردند و به یکی از آنان دادند امّا او از نوشیدن آب خودداری کرد و آب را بر دیگری ایثار کرد تا آن که هفت نفر آن ها آب را بر دیگری ایثار کردند و جملگی از تشنگی به شهادت رسیدند.(۱)

امام صادق علیه السلام درباره مؤمنان کامل فرموده است:

هُمُ الْبَرَرَهُ بِالاِخْوانِ فی حالِ الْعُسْرِ وَ الْیسْرِ، الْمُؤثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِم فی حالِ الْعُسرِ،کَذلِکَ وَصَفَهُمُ اللّهُ فَقالَ: «وَ یؤثِرونَ عَلی اَنفُسِهِم وَلَوْ کانَ بِهِم خَصاصَهٌ»

آن ها کسانی هستند که در حال سختی و آسانی در حق برادران خود نیکوکاری و در شرایط سخت بر آن ها ایثار می کنند، خداوند این گونه آن ها را توصیف کرده است: «دیگران را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود نیازمند باشند»(۲)

ظرافت برخورد با فقیر

علامه تهرانی گوید: یکی از رفقای نجفی ما که در حال حاضر از بزرگان نجف است، برای من نقل کرد که: من یک روز به مغازه سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم میرزا علی آقا قاضی قدس سره خم شده و مشغول جدا کردن کاهو است، امّا برعکس کاهوهایی که از تازگی افتاده و برگ های خشن

ص:۴۳

۱- ۵۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰ .

۲- ۵۳. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۱ .

دارند را جدا می کند.

من کاملاً متوجه بودم تا این که مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب مغازه داد و وزن کرد و آن ها را در زیر عبا گرفت و روانه منزل شـد. من در آن روز طلبه جوانی بودم و او پیرمرد شـده بود، به دنبـالش رفتم و عرض کردم: آقـای من! سؤالی دارم و آن این که چرا شما برعکس دیگران این کاهوهای نامطلوب را جدا کردید؟

مرحوم قاضـی فرمود: این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است و من گاه گاهی به او کمک می کنم و نمی خواهم چیزی بلاعوض به او داده باشم تا عزّت و آبروی او از بین برود و ثانیاً خدای ناخواسته به مجانی گرفتن عادت کند و در کسب هم ضـعیف شود. ضمن این که برای ما فرقی ندارد که کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها استفاده کنیم و من می دانستم که این ها خریداری ندارد و ظهر که مغازه خود را می بندد آن ها را بیرون خواهد ریخت، از این رو برای این که ضرر نکند آن ها را خریداری کردم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ اَکْرَمَ فَقیراً مُسلِماً لَقِیَ اللَّهَ یوْمَ الْقِیامَهِ وِ هُوَ عَنْهُ راضٍ.

کسی که مسلمان فقیری را اکرام کند خدا را در روز قیامت ملاقات نماید در حالی که از او راضی است.(۲)

ص:۴۴

۱- ۵۴. مهرتابان، ص ۲۰ .

۲- ۵۵. بحارالانوار، ج ۷۲ ، ص ۳۸ .

عظمت روحی

یکی از یـاران امـام خمینی در نجف اشـرف(حجهالاسـلام فرقـانی) می گویـد: یکی از آقایان وعاظ در بین راه به من رسـید و گفت: پیرمردی است اهل شوشتر که قاری قرآن بوده و بسـیار متـدین است. پنج، شـش بچه کوچک دارد و دو سه سال اسـت که این پیرمرد به بیمـاری فلـج گرفتار شـده و از دست و پا فلـج است. به من گفته انـد خـدمت امام برسم و عرض کنم تا به او کمکی بکنند، زیرا وضع بسیار ناگواری دارد، دو سال است که از تشک پا بر زمین نگذارده است.

من گفتم: خیلی خوب به آقـا بگو. به محضـر امـام رسـید و مطالب خود را بیان کرد. امام سـخنان او را شـنید و فرمود: به آقای فرقانی تـذّکر دهیـد که فردا به من یادآوری کنـد. ایشان هم به بنـده فرمودند و رفتند و من به دنبال امام بودم تا به صـحنِ حرم امیرالمؤمنین علیه السـلام رسـیدم. وقتی امام می خواست پای خود را داخل صحن بگذارد صورتش را برگرداند و گفت: آقای فرقانی! فردا ساعت ۹ صـبح مطلب این آقا را به یاد من بیاور. من هم در دفتر یادداشت خود نوشتم: فردا ساعت ۹ تذّکر به امام برای رفتن به منزل پیرمرد شوشتری.

من که هر روز صـبح ساعت ۸ از منزل بیرون می آمـدم، آن روز سـاعت ۳۰/۷ دقیقه بیرون آمدم. وقتی چشـمم به خیابان افتاد دیدم جمعیت از روحانیون موج می زند، تکان سختی خوردم چون ازدحام جمعیت درب منزل امام بود.

شخصی جلو آمد و پرسید: آقای فرقانی جنازه حاج آقا مصطفی را به کربلا می برند؟

ص:۴۵

گفتم: ای داد. زانوهایم سست شد و فهمیدم که حادثه برای حاج آقا مصطفی پیش آمده است. طلبه ها گریه می کردند، ضجه می زدند و امام هم از مرگ او آگاه گردید، رفت وضو گرفت و مشغول خواندن قرآن شد. آن گاه به حیات منزل ما آمدند.

جمعیت زیادی بود و علمای عرب هم آمده بودند به امام تسلیت می گفتند. من ساعت ۹ متوجه بودم که باید به امام یادآوری کنم. امّا گفتم چه کسی می تواند الآن به امام یادآوری کنم که به فکر پیرمرد شوشتری باشد، این صحیح نیست.

امام داخل حیاط نشسته بود و هر کس می آمد جلوی او بلند می شد و من هم کنار درب ایستاده بودم. یک وقت دیدم امام یک نگاه تندی به من کرد، مهیا شدم و عرض کردم: بله آقا چه می فرمایید؟

فرمود: آقای فرقانی بیا اینجا! جلو رفتم و سرم را جلو بردم. فرمودند: مگر بنا نبود ساعت ۹ - و الآن ساعت ۹ و ده دقیقه است - برای آن پیرمرد شوشتری به من یادآوری کنی؟

دو دستی به صورتم زدم و طاقت نیاوردم که خود را حفظ کنم. گفتم آقا با این وضع و احوال؟

فرمود: یعنی چه، بلند شو و بیا. از وسط جمعیت مردم داخل اتاق رفت و پول داخل پاکت گذارد و به گونه ای این کار را انجام داد که هیچ کس متوجه نشود. آن گاه فرمود: همین الآن پاکت را می بری و به پیرمرد شوشتری می دهی و از قول من هم احوال پرسی می کنی و برمی گردی.

من پیش خود گفتم: حالا میهمان زیاد است و امام هم که امروز به مسجد نمی رود، بعد خواهم رفت. پس از پنج دقیقه یک مرتبه دیدم امام

می فرماید: آقای فرقانی نرفتی؟

گفتم: می روم. فرمود: یاالّله الآن برو.

حرکت کردم و از کوچه پس کوچه ها گذشتم، تا به منزل آن پیرمرد شوشتری رسیدم. درب را زدم. خانمی از پشت درب گفت: چه کسی است؟

گفتم: من هستم. از منزل آقای خمینی آمده ام و با آقا کار دارم و از طرف او می خواهم از ایشان احوال پرسی کنم.

آن زن به صورتش زد و گفت: ای داد، بمیرم، خمینی امروز هم به فکر ماست!

درب را باز کرد و به داخل منزل رفتم. پیرمرد شوشتری وضع عجیبی داشت، نمی توانست صحبت کند. همسرش مرا به نزدیک بسترش برد، چهار پنج بچه کوچک، نان را با آب شکر می خوردند.

سلام کردم. گفت: آقا علیکم السلام.

گفتم: آقای خمینی مرا فرستاده است. این پیرمرد آن قدر داد زد و با مشت به سر و صورتش زد که حالا چه وقتی است؟ او الآن فرزندش مرده است، قلبش پر از خون است.

گفتم: می خواستم سر ظهر بیایم ولی امام فرمودند: همین الآن باید بروی و از طرف من از او احوال پرسی کنی.

پیرمرد گفت: سلام مرا به خدمت او برسان. گفتم: دعا کن خداوند به او طول عمر بدهد.

حال عجیبی داشت. پاکت را جلوی وی گذاشتم، مهر برداشت تا سجده شکر بگزارد، امّا نمی توانست سجده کند. مهر را به پیشانیش گذاشت و سجده شکر کرد و همچنان دعا می کرد. برگشتم منزل امام.

ص:۴۷

وقتی امام مرا دید پرسید: رفتی؟

عرض کردم: آری.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلَیکَ بِالنُّصْحِ للّهِ فی خَلقِهِ، فَلَنْ تَلْقاهُ بِعَمَلٍ اَفْضَلَ مِنْهُ.

بر تو باد برای رضای خدا خلقش خیرخواه باشی که هرگز خدا را به عملی بهتر از آن ملاقات نکنی.(۲)

رعایت حقوق دیگران

وقتی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد، کمیل از دستور او آگاه گردید و فرار کرد و خود را از چشم مأموران حجاج مخفی نمود.

حجاج دستور داد حقوق طایفه کمیل را قطع کردند، تا در اثر این فشار خود را در اختیار حجاج گذارد.

کمیل که از دستور قطع حقوق طایفه اش با خبر شد با خود گفت: من پیر شده ام و عمرم رو به پایان است و سزاوار نیست به خاطر خود طایفه ام را از حقوقشان محروم سازم. از مخفی گاه خارج شد و به نزد حجاج رفت.

حجاج گفت: دوست داشتم تو را پیدا می کردم و دستگیر می نمودم.

کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده است. هر چه می خواهی درباره من انجام ده که وعده گاه من و تو نزد خداست و بعد از قتل، حسابی

۱- ۵۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

۲- ۵۷. اصول کافی، باب اهتمام به امور مسلمین.

در کار است. امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داد: تو قاتل من هستی.

حجاج او را گردن زد و به این ترتیب کمیل به شهادت رسید.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَظَّمَ دینَ اللَّهِ عَظَّمَ حَقَّ اِخْوانِهِ.

کسی که دین خدا را بزرگ شمارد حق برادران خود را بزرگ می شمارد.(۲)

خلق زیبای ابن مسعود

ابن مسعود در بازار بود و می خواست کالایی را خریداری کند. وقتی کالای مورد نیاز خود را خرید و خواست پول آن را بپردازد، متوجه شد که دزد، پول او را به سرقت برده است.

اطرافیان او دزد را نفرین کردند و گفتند: خداوند! دست دزدی را که پول ابن مسعود را دزدیده است قطع نما!

ابن مسعود گفت: خداوند! اگر از روی نیاز برده است برای او حلال و مبارک بگردان و اگر از روی نیاز نبوده بلکه از روی معصیت چنین کرده است، این دزدی را آخرین گناه او قرار ده.(۳)

امام کاظم علیه السلام فرمود:

الرِّفقُ نِصْفُ الْعَیشِ.

مدارا نیمی از زندگی است.(۴)

۱- ۵۸. محجهالبیضاء، ج ۴ ، ص ۱۹۸ .
۲- ۵۹. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۲۸۷ .
۳- ۶۰. محجهالبیضاء، ج ۵ ، ص ۳۲۲ .
۴- ۶۱. همان منبع، ص ۳۲۴ .

مرد بهشتی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مردی از انصار شهادت داد، که او از اهل بهشت است. مردم می خواستند بدانند که علت بهشتی بودن او چیست؟ وقتی از احوال و اعمال او جست و جو کردند فهمیدند، عمل زیادی انجام نداده است. مگر این که وقتی از رختخواب خود برمی خیزد ذکر خدا می گوید و شب که می خوابد جز برای نماز صبح برنمی خیزد. از او سؤال شد تو چه عمل خاصی انجام می دهی که بهشتی شده ای؟

او در جواب گفت: کاری جز آنچه می دانستید انجام نمی دهم، مگر این که نسبت به مسلمانی خیانت نمی کنم و بر کسی که خداوند نعمتی به او داده است حسادت نمی ورزم.(۱)

حضرت زکریاعلیه السلام فرمود:

خداوند فرموده است: حسود دشمن نعمت من است و از قضای من در خشم است و از آنچه قسمت بندگانم کرده ام ناراضی است.(۲)

حیا

وقتی زلیخا درها را به روی یوسف بست و با او خلوت کرد، برخاست و چهره بتی را که در منزل داشت پوشانید!

یوسف علیه السلام فرمود: چگونه است که تو از مراقبت یک جسم جامد حیا می کنی، امّا من از مراقبت خداوند جبار حیا نکنم.(۳)

۱- ۶۲. محجهالبیضاء، ج ۵، ص ۳۲۵ .

۲- ۶۳. همان منبع، ص ۳۲۶ .

۳- ۶۴. محجهالبیضاء، ج ۸، ص ۱۵۶ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَلایمانُ عُرْیانٌ وَ لِباسُهُ الْحَیاءُ.

ایمان عریان است و لباس آن حیاست.(۱)

فقیر شکرگزار

«مسمع بن عبدالملک» گوید: در سرزمین منا در محضر امام صادق علیه السلام بودیم و مقداری انگور در جلوی ما بود و از آن می خوردیم که فقیری آمد و از امام علیه السلام کمک خواست.

حضرت دستور داد خوشه انگوری به او داده شود، وقتی انگور را به او دادند گفت: من به این خوشه انگور نیازی ندارم اگر درهمی (پولی) باشد می گیرم.

امام علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد.

فقیر رفت و بازگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به تو گشایش دهد امّا چیزی به او نداد.

آن گاه فقیر دیگری آمد، حضرت سه دانه، انگور به او داد. مرد فقیر آن ها را گرفت و گفت: «الحمدللّه...» (حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که به من روزی داد.)

امام علیه السلام فرمود: بمان تا به تو کمک کنم، آن گاه دو کف دست خود را پر از انگور کرد و به او داد. فقیر گرفت و گفت: حمد برای خدا و پروردگار جهانیانی است که مرا روزی داد.

۱- ۶۵. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۵ .

امام صادق علیه السلام فرمود: باز هم صبر کن و به غلام خود فرمود: چه مقدار درهم نزد تو هست؟

غلام ملاحظه کرد حدود بیست درهم نزد او بود. حضرت آن ها را گرفت و به فقیر داد.

فقیر درهم ها را گرفت و گفت: «الحمدللّه» خداوندا این درهم ها از آن توست که به من رسید، تو یگانه ای و شریک نداری.

امام صادق علیه السلام به فقیر فرمود: همین جا بمان و پیراهن خود را درآورد و به او داد و گفت: بپوش.

فقیر پیراهن را پوشید و گفت: حمد خدایی را که مرا بپوشانید و به امام علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو جزای خیر دهد و رفت. امام دیگر چیزی نفرمود. ما گمان کردیم که اگر آن فقیر برای امام دعا نمی کرد و همچنان حمد و سپاس خداوند می گفت امام علیه السلام همواره به او کمک می کرد، زیرا هر بار که حمد خداوند می گفت: امام علیه السلام به او کمک می کرد.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ما اَنْعَمَ اللَّهُ عَلی عَبْدٍ نِعْمَهً فَشَکَرَها بِقَلبِهِ اِلّا اسْتَوجَبَ الْمَزیدَ فیها قَبْلَ اَنْ یظْهَرَ شُکْرَها عَلی لِسانِهِ.

خداوند به بنده ای که شکر نعمت را با قلب خود بجا می آورد نعمتی نمی دهد مگر این که مستحق افزایش آن نعمت می گردد قبل از این که شکر قلبی خود را بر زبان آورد.(۲)

۱- ۶۶. بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۴۲ - کافی، ج ۴ ، ص ۴۹ .
۲- ۶۷. بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۵۳ .

پرهیز از امتیازطلبی

امام صادق علیه السلام به حمام رفت. صاحب حمام به محضر امام رسید و عرض کرد: حمام را برای شما خلوت کنم؟

امام علیه السلام فرمود: نه، من نیازی به قرق کردن حمام ندارم.

الْمُؤمِنُ اَخَفُّ مِنْ ذلِکَ.

مؤمن سبک بارتر از اینهاست.(۱) (که به خاطر او مردم را از حمام بیرون کنی.)

صله رحم

«سالمه» کنیز امام صادق علیه السلام گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که وفات او فرا رسید، بیهوش شد و به هوش آمد و گفت: به عموزاده اش (حسن بن علی بن علی بن الحسین) هفتاد دینار بدهید و به دیگری هم این مقدار بدهید و به شخص دیگری هم این مقدار بدهید.

عرض کردم: آیا به کسی (عموزاده امام علیه السلام) دستور پرداخت درهم می کنید که با کارد به شما حمله کرد و می خواست شما را بکشد؟

امام علیه السلام فرمود: نمی خواهی من از کسانی باشم که خداوند درباره آن ها فرمود:

وَالَّذینَ یصِلُونَ ما اَمَرَ اللَّهُ بِهِ اَنْ یوصَلَ وَ یخْشَونَ رَبَّهُم وَ یخافُونَ سُوءَ الحِسابِ.

و آن ها که روابطی را که خداوند به آن ها دستور داده است برقرار می کنند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب در قیامت بیمناکند.(۲)

ص:۵۳

۱- ۶۸. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۷ .

۲- ۶۹. سوره رعد، آیه ۲۱ .

آری ای سالمه! خداونـد بهشت را آفریـد و آن را پاکیزه و خوشـبو نمود و بوی خوش آن از فاصـله دو هزار سال استشـمام می شود، امّا بوی آن را عاق والدین و کسی که قطع رحم کرده است، استشمام نمی کند.(۱)

کارگشائی از مخالف

روزی ابوهریره نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام رسـید و به او بـدگویی کرد و به گونه ای سـخنان بیهوده خود را بیان می کرد که امـام بشـنوند. فردای آن روز هم خـدمت امام رسـید و حوایـج خود را از او درخواست نمود و حضـرت همه آن ها را برآورده کرد.

اصحاب امام علیه السلام او را بر این پاسخ مثبت به ابوهریره مورد انتقاد قراردادند، که چرا به کسی که دیروز شما را این چنین مورد بدگویی قرار داد کمک کردی؟

امام علیه السلام فرمود: من حیا می کنم که جهل او بر علم من و گناه او بر عفو من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند.(۲)

صفای باطن

وقـتی امـام خمینی قـدس سره در فرانسـه بـود، شب هـا سـخنرانی می کرد. یـک عـده از دانشـجویان فرانسـوی هم هر شب در سخنرانی امام حضور پیدا می کردند.

یکی از کسانی که زبان فرانسوی می دانست از آن ها سؤال کرد، شـما که هر شب به سخنرانی امام می آیید آیا می فهمید چه می گویید؟

۱- ۷۰. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۹۶ .

۲- ۷۱. بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۴۹ .

فارسی می دانید یا خیر؟

آن ها اظهار داشتند که ما هیچ متوجه نمی شویم که امام چه می گوید و فارسی هم نمی دانیم.

دوباره از آن ها پرسید: پس برای چه می آیید؟

در پاسخ گفتند: ما وقتی اینجا می آییم و امام صحبت می کند یک روحانیتی را در خود احساس می کنیم!(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

نگاه به چهره علما عبادت است. از امام صادق علیه السلام درباره این حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال شد. حضرت فرمود: نگاه به چهره عالمی عبادت است که وقتی به او نگاه کنی تو را به یاد آخرت اندازد.(۲)

شجاعت

فرزند امام خمینی (حاج آقا مصطفی) می گوید: پدرم می گفت: وقتی مأموران شاه مرا از قم به تهران می بردند، در بین راه قم و تهران ماشین از جاده بیرون رفت. من فکر کردم می خواهند قضیه را خاتمه بدهند (شهید کنند) ولی وقتی به قلبم مراجعه کردم دیدم هیچ تغییری نکرده است.

وقتی امام در سال ۴۳ از زندان آزاد شد در سخنرانی خود فرمود: واللّٰه! به عمرم نترسیدم، آن شبی هم که آن ها مرا می بردند آن ها می ترسیدند

و من آن ها را دلداری می دادم.(۳)

۱- ۷۲. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱ ، ص ۵۳ .
۲- ۷۳. تنبیه الخواطر، ص ۶۷ .
۳- ۷۴. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱ ، ص ۲۰ .

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ خافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ اَخافَ اللّهُ مِنْهُ کُلَّ شَیءٍ وَ مَنْ لَمْ یخَفِ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ اَخافَهُ اللّهُ مِنْ کُلِّ شَیءٍ.

هر کس از خداونـد عزّوجل بترسـد خـدا هر چیزی را از او می ترساند و کسـی که از خدای عزّوجل نترسد خداوند او را از هر چیزی می ترساند.(۱)

احترام به حقوق مردم

یکی از یاران امام گویـد: روزی امام خمینی در نجف اشـرف می خواست برای برگزاری نماز جماعت وارد اتاق بیرونی شود. کفش کن اتاق از کفش های مردمی که برای شـرکت در نماز جماعت و در آنجا جمع شده بودند انباشـته شده بود، به طوری که جای پاگذاشـتن نبود. ما و دیگر روحانیون بـدون توجه پا روی کفش های دیگران می گـذاشتیم و رد می شدیم و جز این هم چـاره ای نـداشتیم. امّـا وقـتی امـام به کفش کن رسـید توقـف کرد و از پـا گذاشـتن بر روی کفش مردم خودداری نمود و دسـتور داد کفش هـا را از سـر راه جمع کننـد و راه را بـاز نماینـد. در اینجا بود که خیلی از ما متوجه شـدیم که پا گذاشـتن بر کفش مردم تصرف در مال دیگران است و خالی از اشکال نیست.(۲)

امام مهدی علیه السلام می فرمایند:

لا یحِلُّ لِاَ حَدٍ اَنْ یتَصَرَّفَ فی مالِ غَیرِهِ بِغَیرِ اِذْنِهِ.

برای کسی حلال نیست در مال دیگری تصرف کند مگر این که با اجازه او باشد.(۳)

ص:۵۶

۱- ۷۵. بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۳۸۱ ، کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ .

۲- ۷۶. سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

۳- ۷۷. وسایل الشیعه، ج ۱۷ ، ص ۳۰۹ .

تأثیر غیبت

روزی در مجلس عـارف گران قـدر، مرحـوم حـاج میرزا جواد ملکی تـبریزی قـدس سـره یکی از حضـار غیبـتی کرده بود، آن بزرگوار بسیار ناراحت شده بود و خطاب به غیبت کننده فرموده بود: چهل روز مرا به زحمت انداختی.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّامِعُ لِلْغِیبهِ کَالْمُغْتابِ

شنونده غیبت همانند غیبت کننده است.(۲)

بی اعتنایی به ریاست

هنگـامی که لحظات پایانی عمر صاحب جواهر فرا رسـید دسـتور داد، مجلسـی از علمای طراز اوّل نجف در حضور او تشـکیل شود، تا رئیس حوزه و مرجع تقلید بعد از او معرفی گردد.

همه علما در محضر او جمع شدند. صاحب جواهر که بزرگ ترین عالم دینی زمان بود سؤال کرد، سایر علما کجا هستند.

جواب دادنـد: کس دیگری نمانـده است. دوبـاره سؤال خود را تکرار کرد و همـان جواب را از حاضـرین شـنید. اینجـا بود که فرمود: ملا مرتضی (شیخ انصاری) کجاست؟ او را حاضر کنید.

عده ای به دنبال شیخ رفتند و پس از جست و جو با خبر شدند که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام یا مسجد سهله رفته است، تا برای شـفای صاحب جواهر دعا کند. شیخ انصاری را به مجلس آوردند. او با ورود به مجلس به حضار سلام کرد و با احترامی ویژه به صاحب جواهر درود و تحیت فرستاد

۱- ۷۸. مقدمه لقاءاللّه، نوشته میرزا جواد ملکی تبریزی

۲- ۷۹. غررالحکم

و او هم سلامش را جواب داد و از دیدن او بسیار خوشحال و مسرور گردید. سپس شیخ انصاری را به خود نزدیک کرد و در نزد خود نشاند و در حالی که در بستر مرگ خوابیده بود دست او را بر سینه خود گذارد و گفت: الآن مرگ برای من گوارا گردید.

آن گاه رو به جمعیت حاضر کرد و گفت: «هذا مَرجَعُکُم من بَعدی» (پس از من این مرجع شما خواهد بود.) و طولی نکشید که روحش به بهشت اعلی پر کشید.

امّا شیخ انصاری که از نظر علمی بر همه برتری داشت از قبول مرجعیت و دادن فتوا خودداری کرد و گفت: تقلید اعلم واجب است و چه بسا کسی وجود داشته باشد که از من عالم تر باشد از این رو نامه ای به سعیدالعلما که در مازندران بود نوشت و مرقوم داشت: زمانی که ما در کربلا در کلاس درس شریف العلما بودیم علمیت شما بیشتر از من بود و بنا بر لزوم تقلید اعلم مردم باید از شما تقلید کنند.

نامه به دست سعیدالعلما رسید، آن را خواند و در جواب نوشت: در آن موقع که من به درس و بحث مشغول بودم اعلم بودم، امّا در حال حاضر علتی شما را بر من امتیاز بخشیده و آن استمرار درس و اشتغال به مباحث علمی و تدریس و تألیف است، در حالی که من درس و بحث را ترک کرده ام و به حل و فصل امور مردم پرداخته ام. بنابراین واجب است مردم از شما تقلید کنند.

نامه سعیدالعلما به شیخ انصاری رسید. آن را خواند و گریه کرد که مسئولیتی بزرگ به دوش او آمده است و راهی جز پذیرش آن ندارد. به حرم امیرمؤمنان علیه السلام رفت و از او استمداد کرد.

خادم حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: طبق معمول قبل از اذان

صبح به حرم مطهر رفتم تا چراغ ها را روشن کنم، که شنیدم صدای ناله سوزناکی از طرف پایین قبر حضرت بلند است. تعجب کردم زیرا در این هنگام کسی به زیارت نمی آید. جلو رفتم تا ببینم کیست؟ دیدم شیخ انصاری است که چهره اش را بر ضریح مقدس گذارده است و همانند مادری فرزند مرده می گوید: ای سرور من! ابالحسن! مولای من! امیرالمؤمنین! این مسؤولیت که بر عهده من آمده است، بسیار بزرگ است و از تو می خواهم مرا از لغزش حفظ کنی وگرنه از زیر بار مسؤولیت (مرجعیت و رهبری شیعه) فرار خواهم کرد.(۱)

ای عزیز! بنگر بزرگان دین را که در پاکی و طهارت نفس شهره آفاق بودند، چگونه از جاه و مقامی چون مرجعیت که برترین موقعیت به شمار می رفت پرهیز می کردند و وقتی وظیفه بر دوش آن ها می آمد چگونه به ائمه علیهم السلام متوسل می شدند. پس بر هر شیعه ای است که با هر پست و مقامی چنین برخورد کند و بدون توجه، داوطلب هر منصبی نگردد تا دین و آخرتش سالم بماند، که نفس امّاره قوی است و لغزش ها بسیار.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است:

مَنْ تَقَدَّمَ عَلی قَوْمٍ مِنَ الْمُسلِمینَ وَ هُوَ یری اَنَّ فیهِم مَن هُوَ اَفْضَلُ مِنْهُ فَقَد خانَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الْمُسلِمینَ.

کسی که خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند در حالی که می بیند کسی بهتر از او (برای انجام مسئولیت) در بین آنان وجود دارد، به خداوند و پیامبر او و مسلمانان خیانت کرده است.(۲)

ص:۵۹

۱- ۸۰. مکاسب کلانتر، ج ۱ ، ص ۱۱۸ تا ۱۲۳ .
۲- ۸۱. الغدیر، ج ۸ ، ص ۲۹۱ .

تواضع

مقدس اردبیلی، از علمای بزرگی است که از معنویتی خاص برخوردار بود. روزی به یک سفر زیارتی رفته بود. یکی از زائرین امام علیه السلام که او را نمی شناخت به وی دستور داد تا جامه های او را به نهر آب برده و شست و شو دهد.

آن بزرگوار قبول کرد و لباس های وی را به نهر آب برد و پس از شست و شو به نزد او آورد.

مردم که دیدند این مرد به مقدس دستور داده است او را معرفی کردند و آن مرد را سرزنش نمودند و او بسیار شرمنده گردید.

مقدس اردبیلی که شاهد سرزنش های مردم به آن مرد بود فرمود: چرا او را ملامت می کنید؟ کار بدی نشده است، حقوق برادران مؤمن از این بیشتر است.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ تَواضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.

کسی که برای خداوند تواضع و فروتنی کند خدا منزلت او را بلند می گرداند.(۲)

اوج وفاداری

«عابس» از یاران امام حسین علیه السلام بود، که در کربلا به یاری آن حضرت آمده بود. به خدمت امام علیه السلام رسید و سلام کرد و عرض کرد: یا اباعبداللّه! کسی نزد من برروی زمین از دور و نزدیک عزیزتر و محبوب تر از تو نیست، اگر می توانستم ظلم و قتل را به چیزی بهتر از خون و جانم از تو دور کنم

ص:۶۰

۱- ۸۲. منتخب التواریخ، ص ۱۸۲.

۲- ۸۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۰.

می کردم.

سلام بر تو ای اباعبداللَّه! شهادت ده که من بر هدایت تو و پدرت هستم آن گاه شمشیر کشید و به طرف دشمنان رفت.

«ربیع بن تیم» گوید: وقتی عابس را دیدم او را شناختم و قبل از این هم او را در جنگ ها دیده بودم، او شجاع ترین مردم بود. گفتم: ای مردم! این شیر شیران است کسی برابر او قرار نگیرد.

عابس با صدایی بلند گفت: آیا مردی هست که به جنگ من بیاید؟ کسی جواب او را نداد.

عمربن سعد گفت: وای بر شما! سنگبارانش کنید. سپس او را هدف سنگ های خود قرار دادند و از هر طرف به او سنگ پرتاب می کردند.

وقتی عابس این کار ناجوانمردانه آن ها را مشاهده کرد، کلاه خود و زره را برداشت و به آن ها حمله کرد.

واللَّه! دیدم که دویست نفر از جلوی او فرار می کردند. در پایان دشمن او را در یک محاصره قرار داد و محاصره را از هر طرف تنگ کردند و او را به شهادت رساندند و سر از بدنش جدا کردند. می دیدم که سر او در دست عده ای بود و هر کسی ادعا می کرد که من او را کشتم، تا این که سر را به نزد عمر سعد آوردند.

عمر گفت: باهم مخاصمه نکنید او را یک نفر نکشت، همه در کشتن او سهیم هستید.(۱)

۱- ۸۴. منتخب التواریخ، ص ۲۸۳.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لايؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّی اَكونَ اَحبَّ اِلَيهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ يكونُ عِتْرَتی اَحَبَّ اِلَيهِ مِنْ عِتْرَتِهِ.

بنده ایمان نمی آورد تا این که من در نزد وی محبوب تر از خود او باشم و عترت من از خانواده او نزدش محبوب تر باشد.(۱)

حق گرایی

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا «شبث بن ربعی» و «قیس بن اشعث» و «زیدبن حرث» را ندا داد و فرمود: شماها به من نامه نوشتید که مرا در جنگ با یزید یاری می کنید؟

آن ها در جواب گفتند: ما از آن نامه ها خبر نداریم.

آن گاه حربن یزید ریاحی که از بزرگان اهل کوفه بود گفت: آری و اللّٰه! ما برای تو نامه نوشتیم و تو را به جنگ با یزید فرا خواندیم. خداوند باطل و اهل باطل را نابود گرداند. به خدا سوگند! دنیا را بر آخرت بر نخواهم گزید و وارد لشکر امام حسین علیه السلام شد.

امام علیه السلام به او خوش آمد گفت و فرمود: به خدا سوگند! تو در دنیا و آخرت آزاده هستی.

وقتی حر به شهادت رسید، سید الشهداعلیه السلام بر بالین او قرار گرفت و خاک ها را از چهره وی پاک می کرد و فرمود: تو حر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت تو را حر نامید.(۲)

۱- ۸۵. بحارالانوار، ج ۲۷ ، ص ۱۳ .

۲- ۸۶. منتخب التواریخ، ص ۲۸۸ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«سابقون» در زیر سایه عرش هستند، خوشا به حال آنها. گفته شد: یا رسول اللّه! سابقون چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: آن ها که وقتی حق را می شنوند می پذیرند و وقتی از آن سؤال می شود در اختیار دیگران قرارش می دهند و برای مردم حکم می کنند همان گونه که برای خود حکم می کنند.(۱)

وفاداری

بعد از آن که «مسلم بن عوسجه» در کربلا به شهادت رسید «عمروبن قرطه» بیرون آمد و از امام حسین علیه السلام اجازه میدان گرفت و حضرت به او اجازه داد. آن گاه وارد جنگ شد و چون شیفتگان شهادت جنگید و جمع زیادی را به جهنم فرستاد. او در برابر هر تیر و شمشیری که به طرف امام علیه السلام می آمد می ایستاد و دست و بدنش را سپر او می ساخت و راضی نمی شد که کمترین آسیبی به بدن مقدس آن حضرت وارد شود، تا این که بدن او پر از زخم و جراحت گردید. سپس به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللّه آیا از من راضی شدی؟

حضرت فرمود: بله، تو در بهشت جلوی روی من خواهی بود. پس سلام مرا به جدم پیامبرصلی الله علیه وآله برسان و بگو حسین هم از عقب می آید.(۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

بِحُسْنِ الْوَفاءِ یعْرَفُ الاَبْرارِ.

به خوب وفاداری کردن نیکان شناخته می شوند.(۳)

۱- ۸۷. بحارالانوار، ج ۷۵ ، ص ۲۹ .

۲- ۸۸. منتخب التواریخ، ص ۲۸۹ .

۳- ۸۹. غررالحکم.

سرباز سرفراز اسلام

وقتی «قیس بن مصـهر» به کوفه رسـید تا نامه امام حسین علیه السلام را به کوفیان برساند «حصین بن نمیر» خواست او را تفتیش کند. جناب قیس نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و جوید.

حصین بن نمیر او را به نزد عبیداللَّه بن زیاد برد، وقتی نزد آن ملعون رسید پرسید، تو کیستی؟

فرمود: من از شیعیان امیرالمؤمنین و پسرش حسین بن علی هستم.

ابن زیاد گفت: چرا کاغذ را جویدی؟

در جواب گفت: به خاطر آن که تو نفهمی که در آنچه نوشته شده است

ابن زیاد: از چه کسی و برای چه کسی نوشته شده بود؟

قیس: از سوی حسین بن علی علیهما السلام به سوی اهل کوفه نوشته شده بود که اسامی آن ها را نمی دانم.

ابن زیاد خشـمگین شد و گفت: واللَّه! از تو دست بر نخواهم داشت تا مرا به اسامی آن ها آگاه سازی و یا بر روی منبر رَوی و حسین بن علی و پدرش را مورد لعنت قرار دهی وگرنه تو را پاره پاره می کنم.

قیس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی بر پیامبر و اظهار ارادت و محبّت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام ، عبیـداللَّه بن زیـاد و پـدر و مادرش و طغیانگران بنی امیه را مورد لعنت قرار داد، آن گاه فرمود: ای مردم! من فرسـتاده حسین بن علی به سوی شما هستم که در فلان مکان هست، او را اجابت کنید.

در این هنگام ابن زیاد امر کرد او را از منبر پایین آوردند و از بالای قصر با دست بسته به زیر انداختند که استخوان های بدنش در هم شکست و تا

رمقی در بدن داشت سر از بدنش جدا کردند.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَ الاَئِمَّهِ مِنْ اَهْلِ بَیتی فَقَدْ اَصابَ خَیرَالدُّنیا وَالاخِرَهِ.

کسی که خداوند محبّت ائمه از اهل بیت مرا روزی او گردانیده است به خیر دنیا و آخرت دست یافته است.(۲)

ادای دِین

محمّد بن ابی عمیر از شیعیان پاکی است، که اموالش از دست رفت و فقیر شد. او از مردی ده هزار درهم طلبکار بود که توانایی پرداخت آن را نداشت تا این که منزل خود را فروخت و پول آن را نزد محمّد بن ابی عمیر آورد.

محمّد پرسید: این پول برای چیست؟

او در جواب گفت: طلبی است که از من داری.

محمّد گفت: ارث به تو رسیده است؟

گفت: نه، ملکی فروخته ای؟ نه، پس این پول را از کجا به دست آوردی؟

مرد بدهکار گفت: منزل خود را فروختم تا این که دینم را ادا کنم. محمّد گفت: امام صادق علیه السلام فرمود:

مرد به خاطر قرضی که دارد از منزلش بیرون نمی رود.(خانه اش را نمی فروشد)

ص:۶۵

۱- ۹۰. منتخب التواریخ، ص ۲۹۵ .

۲- ۹۱. مشکوهالانوار، ص ۸۱ .

آن گاه گفت: پول خود را بردار، واللّه! من در حال حاضر نیازمند یک درهم هستم امّا این پول را هرگز نخواهم گرفت.(۱)

سخاوت

همسر حاتم طایی که «ماویه» نام داشت می گوید: سالی قحطی پیش آمد، شبی بسیار گرسنه بودیم، من و حاتم، فرزندانمان «عدی» و «سفانه» را سرگرم کردیم تا با گرسنگی خوابیدند. آن گاه حاتم با صحبت های خود مرا سرگرم کرد تا من نیز بخوابم، من هم خود را به خواب زدم و حاتم گمان کرد خواب رفته ام، چند مرتبه مرا صدا زد و گفت: خواب رفته ای؟ امّا جواب او را ندادم.

در این هنگام زنی آمد و به حاتم گفت: من از نزد فرزندان گرسنه ام می آیم که مثل گرگ گرسنه ناله می زدند.

حاتم گفت: فرزندان گرسنه ات را نزد من بیاور! واللّه! آن ها را سیر خواهم کرد. من سریعاً بلند شدم و به حاتم گفتم: به چه چیزی آن ها را سیر می کنی؟ فرزندان تو با گرسنگی خوابیدند.

حاتم گفت: واللّه! بچه های تو و او را سیر خواهم کرد.

وقتی آن زن فرزندان گرسنه اش را آورد، حاتم بلند شد و اسب خود را ذبح کرد و گوشت آن را خورد کرد و بر روی آتش گرفت و گفت: من می پزم و تو خود بخور و به فرزندانت بخوران و به من هم گفت: فرزندانت را بیدار کن. من هم عدی و سفانه را بیدار کردم و از گوشت پخته به آن ها دادم.

۱- ۹۲. وسایل الشیعه، ج ۱۳ ، ص ۹۵ .

آن گاه حاتم گفت: این پستی است که شما بخورید و اهل محل گرسنه بمانند. به درب خانه تک تک آن ها رفت و دعوت کرد، آن ها نیز جمع شدند و از گوشت پخته اسب تناول کردند. امّا خود به کناری رفت و نشست تا همه آمدند و از گوشت اسب خوردند تا به پایان رسید و خود که صاحب اسب بود ذره ای نچشید.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عدی پسر حاتم فرمود:

دُفِعَ عَنْ اَبیکَ الْعَذابُ الشَّدیدُ، لِسَخاءِ نَفْسِهِ.

عذاب شدید از پدرت دور شد به خاطر سخاوتی که داشت.(۲)

محاسبه نفس

شیخ جعفر کاشف الغطا از علمای بزرگ است. شب ها محاسبه نفس می کرد و خطاب به خود می گفت: در کودکی جعفر کوچولو نامیده می شدی، آن گاه جعفر شدی و سپس به تو شیخ جعفر گفتند و بعد از آن شیخ جعفر بزرگ اطلاق گشته ای پس تا به کی گناه می کنی و شکرگزار این نعمت نمی باشی.(۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ حاسَبَ رَبِحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْها خَسِرَ.

کسی که به حساب خود پردازد سود می برد و هر کس از آن غفلت کند زیان می کند.(۴)

۱- ۹۳. سفینه البحار، ج ۱ ، ص ۲۰۸ .
۲- ۹۴. بحارالانوار، ج ۷۱ ، ص ۳۵۴ .
۳- ۹۵. اعیان الشیعه، ج ۴ ، ص ۱۰۱ .
۴- ۹۶. بحار، ج ۷۸ ، ص ۳۵۳ .

گره گشایی از کار دیگران

در یکی از شب ها که همه به خواب رفته بودند طلبه ای درب منزل عالم بزرگ زمان، مرحوم آخوند خراسانی را چندین بار می کوبد. همسر این طلبه در آستانه وضع حمل قرار گرفته و از آنجایی که او در نجف تنها بوده و منزل «ماما» را هم نمی دانسته است به منزل آخوند خراسانی آمده است تا از او کمک بگیرد.

طولی نکشید که کسی درب را باز کرد. وقتی درب باز شد طلبه، آخوند خراسانی را مشاهده کرد، که شالی سفید برسر بسته و قلمی بالای گوش راست خود قرار داده است. او از فرط شرمندگی و حیرت سلام کردن را هم فراموش کرد.

آخوند فرمود: سلام علیکم! چه فرمایشی دارید؟ چه کمکی می توانم بکنم؟

طلبه جوان بعد از معذرت خواهی از مزاحمت خود، جریان کار خویش را شرح داد و با کمال فروتنی خواهش کرد که مستخدم منزلش را به همراه او به خانه ماما بفرستد.

مرحوم آخوند فرمود: وقت کار مستخدم به پایان رسیده است او تا ساعت معینی از شب باید کار کند و الآن وقت استراحت اوست. یک دقیقه تأمل کنید من خودم می آیم. اندکی بعد در حالی که عبائی به دوش انداخته و فانوسی به دست گرفته بود از منزل بیرون آمد و همراه آن طلبه راهی طولانی را طی کرد و از چندین کوچه و پس کوچه گذشت تا به منزل ماما رسید. درب زد. ماما درب را باز کرد. جناب آخوند درباره وضع حمل همسر طلبه جوان با او صحبت کرد و سپس به عنوان راهنما در حالی که

فانوس را در دست داشت از جلو حرکت کرد و ماما را به منزل او رسانید و آن گاه خود به منزلش بازگشت و اندکی بعد مقداری پول و شکر و قند و پارچه برای آن طلبه فرستاد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَحَبُّ عِبادِ اللَّهِ اِلَی اللَّهِ جَلَّ جَلالُهُ اَنْفَعُهُمْ بِعِبادِهِ.

محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند سودمندترین آن ها برای بندگان اوست.(۲)

حق پذیری

مولی محمّد هرندی شاگرد شیخ انصاری بوده که در شهر خود به مرجعیت رسید. بعد از سال ۱۳۰۰ ه . ق برای زیارت به عتبات رفت و در ضمن با میرزای شیرازی بر سر مسأله ای مباحثه کرد و پس از اتمام مباحثه به کاظمیه رفت.

بعد از رفتن او میرزای شیرازی متوجه شد، که حق با مولی محمّد هرندی بوده است. دستور داد نامه ای بنویسند و آن را با قاصدی سواره به همراهی شیخ اسماعیل ترشیزی به سوی وی بفرستند و بگویند که حق با او بوده است.

قاصد در کاظمیه به او رسید و نامه را به او تسلیم کرد.(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِقْبَلِ الْحَقَّ مِمَّنْ اَتاکَ بِهِ صَغیرٌ اَوْ کَبیرٌ وَ اِنْ کانَ بَغیضاً.

۱- ۹۷. مرگی در نور، ص ۳۸۰ .

۲- ۹۸. بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۱۵۲ .

۳- ۹۹. میرزای شیرازی، ص ۱۴۵ .

حق را از هر کوچک و بزرگی که به تو حق می گوید بپذیر اگر چه او دشمن تو باشد.(۱)

تواضع علمی

روزی آخوند خراسانی در مجلس درس استاد خود میرزای شیرازی در سامرا شرکت کرد، تا از درس او بهره مند گردد. استاد یک فرع فقهی را مطرح کرد و درباره آن دلایلی را ذکر کرد که آخوند خراسانی بر نظر استاد اشکال کرد و نظر دیگری را از سوی خود بیان نمود. استاد دلایل شاگرد را رد کرد و برای اثبات نظر خود دلایل دیگری ذکر کرد و دو سه بار این مباحثه بین استاد و شاگرد تکرار شد.

طلاب ساکت نشسته بودند و با دقت به مباحثه آن دو نفر گوش فرا می دادند. وقتی بحث بالا گرفت، آخوند محمّد کاظم خراسانی به احترام استاد نظر او را قبول کرد و ساکت شد. آن روز درس تمام شد. روز بعد که میرزا بر منبر نشست، قبل از شروع درس رو به طلاب و فضلای درس خود کرد و گفت: درباره مسأله دیروز حق با جناب آخوند بوده و نظر ایشان درست است.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَتْقَی النّاسِ مَنْ قالَ الْحَقَّ فیمالَهُ وَ عَلَیهِ.

با تقواترین انسان ها کسی است که حق بگوید چه بر نفع او باشد یا ضرر او.(۳)

۱- ۱۰۰. کنز العمّال، خ ۴۳۱۵۲ .

۲- ۱۰۱. مرگی در نور، ص ۷۱ .

۳- ۱۰۲. بحارالانوار، ج ۷۰ ، ص ۲۸۸ .

عزّت نفس

شیخ منصور انصاری برادر شیخ انصاری قدس سره است. شیخ منصور در زمان مرجعیت برادرش به قصد زیارت امام رضاعلیه السلام عازم مشهد مقدس گردید. هنگام حرکت، شیخ انصاری به او فرمود:

در این سفر خواه ناخواه بین تو و شاه و امرای دولت ایران ملاقاتی روی خواهد داد، ولی مواظب باش عزّت نفس را از دست ندهی و از آن ها پول قبول کنی و بدین وسیله خود را بنده آنان سازی و الاّ اگر چیزی از ایشان پذیرفتی، دیگر پیش من نیا و در بازگشت از مشهد در دزفول بمان(۱)

لقمان به فرزندش فرمود:

اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَجْمَعَ عِزَّ الدُّنْیا فَاقْطَعْ طَمَعَکَ مِمّا فی اَیدِی النّاسِ.

اگر می خواهی به عزّت دنیا دست یابی، طمع خود را از آنچه در دست دیگران است قطع نما.(۲)

بهداشت روح

یکی از بازرگانان ثروتمند، آیهاللّه سید محمّدباقر درچه ای را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرد، سفره ای گسترده و آن را به انواع غذاهای لذیذ و متنوع آراست.

آیهاللّه درچه ای به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد. پس از آن

۱- ۱۰۳. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ، ص ۳۷۱ و ۳۷۲ .

۲- ۱۰۴. بحارالانوار، ج ۱۳ ، ص ۴۲۰ .

که دست و دهان را شستند، میزبان قباله ای را که مشتمل بر مسئله ای بود که به فتوای سید حرام بود آورد، تا او امضا کند. این مرد روحانی فهمید که میهمانی مقدمه ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است، رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود: من به تو چه بدی کرده بودم، که این زقوم را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از غذا نیاوردی؟ تا دست به آن نزنم. پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه مقابل حجره اش نشست و با انگشت به حلق فرو کرد و همه را برگرداند و پس از آن نفس راحتی کشید.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

اَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَهِ.

با ورع ترین مردم کسی است که در نزد کار شبهه ناک توقف کند(۲) (خود را به انجام آن آلوده نسازد)

بلند نظری

میرزا حسن نوری که سالیانی در خدمت آیهالّله بروجردی بوده است، می گوید: یک وقتی قرار بود در شهر هامبورک آلمان، مرکزی برای نشر تعالیم اسلامی ساخته شود. آقایی را فرستادند که در آنجا زمینی تهیه کند، این فرد به هامبورک رفته و زمینی را خریداری کرده بود. عده ای به آیهالّله بروجردی اطلاع داده بودند که این زمین خریداری شده در

۱- ۱۰۵. همایی نامه، ص ۱۷ و ۱۸ .

۲- ۱۰۶. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۲ .

موقعیت خوبی قرار ندارد و در پایین شهر هامبورک است.

وقتی مأمور خرید زمین برگشت و گزارشی از عملکرد خود ارائه داد، آیهاللّه بروجردی به ایشان فرمودند: شنیده ام زمین خریداری شده در موقعیت مناسبی قرار ندارد و این برای جامعه ای که ارزش را در زیبایی های ظاهری می بیند صلاح نیست، که ما در چشم آنان حقیر جلوه کنیم. مذاهب دیگری در آنجا وجود دارند که مراکز مذهبی آن ها از ساختمان های مجلل و زیبا برخوردار است و از ماشین های خوب استفاده می کنند، از این رو برای ما صلاح نیست که پائین تر از آن ها جلوه کنیم.

آن شخص گفت: آقا! یعنی می فرمایید در بالای شهر هامبورک و در کنار دریا زمین تهیه کنیم؟ آنجا بسیار گران است.

ایشان فرمودند: بله، در جای مناسب تهیه کنید، من هزینه اش را تأمین می کنم، شما تصور می کنید برای من زمین می خرید؟ خیر، این مکان به نام امام زمان علیه السلام است و باید در جای آبرومندی باشد که باعث تحقیر مسلمانان نگردد.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خَیرُ الْهِمَمِ اَعْلاها.

بهترین همت ها بالاترین آنهاست.(۲)

ص:۷۳

۱- ۱۰۷. مجله حوزه، شماره ۴۳ ، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

۲- ۱۰۸. غررالحکم

آزادگی

عثمان کیسه پولی را به یکی از غلامانش داد تا به ابوذر دهد و گفت: اگر ابوذر این هدیه را بپذیرد تو را آزاد خواهم کرد.

بنـده عثمـان کیسـه پـول را نزد ابـوذر آورد، امّـا هر چه اصـرار کرد او نپـذیرفت. عرض کرد: ای ابـوذر! اگر این کیسه پـول را بپذیری من از بندگی آزاد خواهم شد.

ابوذر گفت: بله تو آزاد می شوی امّا من بنده می شوم.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

کَمْ مِنْ اِنْسانٍ اِسْتَعْبَدَهُ اِحْسانٌ.

چه انسان هایی که احسان آن ها را به بندگی کشیده است.(۲)

احترام به بزرگترها

بحث علمی مشترکی بین آیهاللّه صـدر و آیهاللّه زنجانی بوده است که امام خمینی نیز در آن شـرکت می جویـد. در بین رد و بدل سخنان علمی مباحثه بین امام و آیهاللّه زنجانی به تندی می گراید.

امام خمینی می فرماید: من به خاطر سن زیاد و عظمت مرحوم زنجانی دست او را بوسیدم.(۳)

۱- ۱۰۹. کشکولی شیخ بهایی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲- ۱۱۰. غررالحکم

۳- ۱۱۱. اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۱۴ .

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَظِّمُوا كِبارَكُمْ و صِلُوا اَرْ حامَكُمْ.

سالمندان خود را بزرگ شمارید و با اقوام خود صله ارحام نمائید.(۱)

مناعت طبع

در یکی از عیدهای نوروز خانواده رضا شاه با وضع بی حجابی بالای بام صحن حرم حضرت معصومه علیها السلام ظاهر شده بودند. آقا سید باقر ناظم که از یاران شیخ محمّدتقی بافقی بود، بالای بام رفته تا آنان را که با وضع مفتضحی بودند پایین بیاورد.

عیال رضاخان فوراً با او تماس تلفنی می گیرند و می گویند: چرا نشسته ای؟ در حالی که به حریم تو توهین شده است.

رضاخان با چند دستگاه توپ وارد قم می شود، به این خیال که صحنه خونین مسجد گوهرشاد مشهد را تکرار کند. به صحن حضرت معصومه علیها السلام می آید و با چکمه وارد حرم می شود و لگدی به ضریح می زند و با صدای بلندی می گوید: شیخ محمّدتقی کجاست؟

عمال او می روند و جناب شیخ را می آورند. رضاخان آن قدر با لگد به کمر مرحوم بافقی می کوبد که او تا آخر عمر گرفتار بیماری شده بود.

مرحوم بافقی را به حالت تبعید در حرم حضرت عبدالعظیم نگاه می دارند. گروه هایی از مردم تهران به عیادت ایشان می روند و او در همان حال به امر به معروف و نهی از منکر خود ادامه می دهد. گویا بعضی از

۱- ۱۱۲. اصول کافی، باب اجلال الکبیر

سران دولت خدمت ایشان می روند و می گویند شما دست از این حرف ها بردارید تا ما برای شما تقاضای آزادی کنیم.

مرحوم بافقی در پاسخ می گوید: شما و رضاخان هیچ هستید و من از هیچ چه توقعی داشته باشم. من نوکر امام زمان علیه السلام هستم، هر کاری می خواهید بکنید.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ اسْتَغْنی عَنِ النَّاسِ اَغْناهُ اللَّهُ سُبْحانَهُ.

کسی که از مردم بی نیازی جوید خداوند او را غنی می گرداند.(۲)

اقتدار روحی

آیهاللَّه حاج شیخ محمّدرضا طبسی گوید: مرحوم مدرس در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) در شبستان زیر ساعت تدریس می فرمودند. من هم گاهی موفق می شدم و از قم به درس ایشان می رفتم. روزی در جلسه درس نامه ای خدمت ایشان آوردند. او نامه را که ملاحظه فرمود آن را پرت کرد و گفت: اعتنا نکنید.

(ظاهراً نامه از طرف رضاخان یا دستگاه حکومت او بود) و بعد با یک دنیا تأسف فرمود: چه کار کنم، اگر پنج نفر مثل خودم می داشتم، با این کفش دهانش را خرد می کردم.(۳)

ص:۷۶

۱- ۱۱۳. مجله حوزه، شماره ۳۴ ، ص ۶۴ و ۶۵ .

۲- ۱۱۴. غررالحکم

۳- ۱۱۵. مجله حوزه، شماره ۳۴ ، ص ۶۸ و ۶۹ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلسَّخاءُ وَ الشُّجاعَهُ غَرائِزٌ شَریفَهٌ یضَعُهَا اللّهُ سُبْحانَهُ فیمَنْ اَحَبَّهُ وَ امْتَحَنَهُ.

سخاوت و شجاعت دو غریزه گران قدری هستند که، خداوند آن ها را در کسی قرار می دهد که او را دوست دارد و امتحان کرده است.(۱)

تقوای مالی

شیخ انصاری برادری به نام شیخ منصور داشت، که از اهل علم و فضیلت بوده و در فقر و تنگدستی به سر می برده است.

روزی مادرش به حال او رقت کرد و فرزند بزرگترش شیخ انصاری را که در آن زمان از ریاست و مرجعیت برخوردار بود، از وضع او آگاه ساخت و درخواست کرد، تا مقرری بیشتری از آنچه به دیگران می دهد به او بدهد و خطاب به او گفت: برادر تو عیالوار و از وضع ضعیفی برخوردار است و مقرری که به او داده می شود برای مخارج روزانه او کافی نیست. تو هم که حال او را می بینی و اموال و وجوهات شرعی را هم که در اختیار داری و می توانی بیش از آنچه به دیگران می دهی به او عطا کنی.

شیخ انصاری به سخنان مادر گوش داد، آن گاه کلیدهای اتاقی که اموال در آن ها بود، به او داد و با لحنی مؤدبانه گفت: مادر بیا این کلیدها را بگیر، درب را باز کن و هر مقدار پول برای منصور می خواهی بردار، به شرط آن که مسؤولیت آن به عهده من نباشد، بلکه خود پاسخگوی آن باشی.

مادر! این اموالی را که می بینی نزد من جمع شده است، حقوق فقرا

۱- ۱۱۶. غررالحکم

و نیازمندان است که به طور مساوی بین آن ها تقسیم می شود. همه آن ها مثل دندانه شانه برابرند و تفاوتی بین آن ها نخواهد بود.

مادر! اگر فردای قیامت جوابی برای زیادتر گرفتن فرزندت داری، هر چه می خواهی بکن، که بعداً حسابی دقیق در کار است، چه خواهی کرد؟

مادر شیخ از این سخنان لرزه به اندامش افتاد و فهمید که روزی سخت و حسابی دقیق در پیش دارد. پس کلیدها را به شیخ بازگرداند و به درگاه خدا توبه کرد و تنگدستی فرزندش منصور را به فراموشی سپرد.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سادَةُ اَهْلِ الْجَنَّهِ اَلْاَ تْقِیاءُ اَلْاَبْرارُ

سروران اهل بهشت نیکوکاران با تقوا هستند.(۲)

توبه واقعی

علی بن حمزه گوید: دوستی داشتم که در دیوان بنی امیه شغل نویسندگی داشت. از من درخواست کرد که از امام صادق علیه السلام برای او اجازه ملاقات بگیرم و امام علیه السلام اجازه فرمود.

وقتی بر امام علیه السلام وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس عرض کرد، فدایت شوم، من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیای آن ها مال فراوانی به دست آوردم و در تحصیل این اموال از مسائل دینی چشم پوشی نمودم.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بنی امیه کسی را نمی یافتند که برای آن ها بنویسد و مالیات جمع آوری کند و برای آن ها بجنگد و در جماعت آن ها حضور یابد حق ما را غصب نمی کردند. اگر مردم آن ها را ترک می گفتند

۱- ۱۱۷. مکاسب به تصحیح و تعلیق محمّد کلانتر، ج ۱ ، ص ۲۵ و ۲۶ .
۲- ۱۱۸. غررالحکم

و به اموال آن ها توجهی نمی کردند، بیش از آنچه در دست داشتند نمی یافتند.

جوان عرض کرد: فدایت شوم! آیا راه نجاتی هست؟

امام علیه السلام فرمود: اگر بگویم عمل می کنی؟

پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود: تمام اموالی را که در دیوان آن ها به دست آوردی رد کن، اگر کسی را می شناسی به او ردنما و اگر نمی شناسی از طرف او صدقه بده و من هم قول می دهم که بهشت را از خدا برای تو تضمین نمایم.

جوان مدتی سر به زیر انداخت و ساکت ماند. سپس گفت: فدایت شوم انجام می دهم. او با ما به کوفه برگشت و هر چه داشت حتی لباسی که پوشیده بود را رد کرد و ما برای او لباس خریدیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما او را عیادت می کردیم.

روزی بر او وارد شدم چشم هایش را باز کرد و گفت: ای علی بن حمزه! امام صادق علیه السلام به قولش وفا کرد و از دنیا رفت و او را به خاک سپردیم.

پس از آن بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. وقتی مرا دید فرمود: ای علی بن حمزه! و اللّٰه برای دوست تو به قول خود وفا کردیم.

عرض کردم: فدایت شوم راست می گویی. واللّٰه! به هنگام مرگش به من خبر داد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لَیسَ شَیْ ءٌ اَحَبَّ اِلَی اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تائِبٍ اَوْمُؤْمِنَهٍ تائِبَهٍ.

چیزی نزد خداوند مجبوب تر از مرد یا زن توبه کننده نیست.(۲)

ص:۷۹

۱- ۱۱۹. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۵.

۲- ۱۲۰. بحارالانوار، ج ۱۶ ، ص ۲۱ .

امانتداری

ابورافع گوید: من در زمان امام علی علیه السلام نویسنده و کلیددار بیت المال بودم. در جنگ جمل غنایمی به بیت المال منتقل گردید، که در بین آن ها یک گردنبند مروارید بود. دختر امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را نزد من فرستاد و گفت: شنیده ام یک گردنبند مروارید در بیت المال است و در اختیار تو می باشد. دوست دارم آن را به من عاریه دهی تا در روز عید قربان خود را به آن زینت دهم. من هم گردنبند را برای او فرستادم و گفتم: ای دختر امیرالمؤمنین این گردنبند به عنوان عاریه نزد تو باشد و اگر خسارتی دید ضامن آن خواهی بود.

او هم قبول کرد که تا سه روز گردنبند را به رسم عاریه نزد خود داشته باشد و سپس به بیت المال برگرداند.

در این اثنا امام علی علیه السلام گردنبند را در گردن دخترش مشاهده کرد و فهمید که از بیت المال است.

پرسید: این گردنبند را چگونه به دست آوردی؟

عرض کرد: از ابورافع عاریه گرفتم تا پس از سه روز استفاده آن را به بیت المال بازگردانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال من فرستاد. خدمت او رسیدم، آن گاه حضرت فرمود: ابورافع آیا به مسلمین خیانت می کنی؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! او دختر شماست و از من درخواست کرد که گردنبند را به او عاریه دهم تا به مدت سه روز خود را به آن زینت دهد، من هم قبول کردم که به مدت سه روز آن را در اختیار او گذارم و اگر خسارتی به آن وارد شد خود ضامن آن باشد و من هم ضامنم که آن را به طور سالم به جای خود بازگردانم.

آن گاه حضرت فرمود: آن را همین امروز به بیت المال برگردان و دیگر چنین کاری را تکرار نکن که به مجازات سخت من خواهی رسید.

آن گاه فرمود: اگر نه این بود که گردنبند را به رسم عاریت گرفته بود، اولین زن هاشمی بود که دست او را به عنوان سرقت قطع می کردم.

سخن امام علیه السلام به گوش دخترش رسید. خدمت پدر رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من دختر و پاره تن تو می باشم، چه کسی سزاوارتر از من به استفاده از گردنبند می باشد!

امام علیه السلام به او فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب از حق دور نشو آیا همه زنان مهاجرین در این عید به مثل چنین گردنبندی زینت می کنند؟ سپس گردنبند را از او گرفت و به بیت المال باز گرداند.[(۱)]

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لاایمانَ لِمَنْ لا اَمانَهَ لَهُ.

ایمان ندارد کسی که امانت دار نیست.(۲)

صلح طلبی

ابوحنیفه سائق الحاج گوید: من و دامادم بر سر میراثی مشاجره می کردیم، که مفضل بر ما گذشت چون متوجه نزاع ما شد، مدتی توقف کرد و به مشاجره ما نگاه می کرد. سپس گفت: به منزل من بیایید و ما را با چهار صد درهم با یکدیگر صلح داد و آن پول را از نزد خود به ما پرداخت و اختلاف را از میان برداشت. آن گاه گفت: این پولی که من به شما دادم از خودم نبود، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور داده است که هرگاه دو نفر از اصحاب ما در چیزی نزاع کردند آن ها را با یکدیگر صلح دهم و از مال او در این راه صرف کنم. پس این پول از امام صادق علیه السلام بود.(۳)

امام علی علیه السلام فرمود:

مِنْ کَمالِ السَّعادَهِ السَّعْیُ فی صَلاحِ الْجُمْهُورِ.

از کمال سعادت انسان تلاش در اصلاح بین مردم است.(۴)

مهمانی مشروط

مردی که دوست داشت امیرالمؤمنین علیه السلام را به منزلش میهمان کند، از آن حضرت دعوت به عمل آورد تا امام علیه السلام به منزل او رود و از غذای وی تناول نماید.

امام علیه السلام فرمود: میهمانی تو را به سه شرط می پذیرم.

مرد دعوت کننده عرض کرد: آن سه شرط کدام است؟

امام علیه السلام فرمود:

۱ - از بیرون منزل چیزی برای من نیاوری (هر چه در منزل هست همان را حاضر کنی)

۲ - آنچه در منزل هست برای من بیاوری (خوراک معمول خود را بیاوری)

۱- ۱۲۱. بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۳۷ و ۳۳۸ .

۲- ۱۲۲. بحارالانوار، ج ۷۵ ، ص ۱۱۶ .

۳- ۱۲۳. بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۵۷ و ۵۸ .

۴- ۱۲۴. غررالحکم

۳ – خانواده ات را به سختی نیندازی.

آن مرد شرایط حضرت را پذیرفت و امام علیه السلام هم به دعوت او پاسخ مثبت داد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لا یَتَکَلَّفَنَّ اَحَدٌ لِضَیفِهِ ما لا یقدِرُ.

کسی بیش از حد توان، خود را برای مهمان به تکلف و زحمت نیندازد.(۲)

حلم و بخشش

شخصی از اقوام امام سجادعلیه السلام نزد آن حضرت آمد و به او ناسزا گفت. امّا امام علیه السلام جواب او را نداد تا آن مرد جسور از او جدا شد و رفت.

آن گاه امام علیه السلام به همراهان خود فرمود: شما شنیدید که این مرد با من چه گفت، من دوست دارم که شما با من بیایید تا جواب سخنان او را از من بشنوید.

آن ها گفتند ما می آییم و دوست داشتند امام جواب او را بدهد.

اصحاب با امام علیه السلام حرکت کردند در بین راه شنیدند که آن حضرت این آیه را می خواند:

وَالکاظِمینَ الغَیظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَاللَّهُ یحِبُّ الْمُحْسِنین

از صفات پرهیزکاران این است که خشم خود را فرو می برند و مردم را می بخشند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.(۳)

با قرائت این آیه فهمیدیم که به او چیزی نخواهد گفت.

ص:۸۱

۱– ۱۲۵. بحارالانوار، ج ۷۵ ، ص ۴۵۱ .

۲– ۱۲۶. کنزالعّمال، خ ۲۵۸۷۶ .

۳– ۱۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴ .

پس امام علیه السلام جلو رفت تا به منزل آن مرد جسور رسید و با صوت بلند او را صدا زد و به یاران خود گفت: بگوئید علی بن الحسین است.

چیزی نگذشت که با حالت دشمنی پشت درب آمد و شکی نداشت که امام علیه السلام برای انتقام گیری به سراغ او آمده است.

حضرت به او فرمود: ای برادر من! تو پیش از این نزد من آمدی و آن حرف های ناسزا را به من زدی. اگر آنچه گفتی در من وجود دارد از خداوند طلب مغفرت می کنم و اگر آنچه را گفتی در من نیست و نسبت ناروا دادی خداوند تو را ببخشاید.

در اینجا بود که آن مرد جسور بین دو چشم امام علیه السلام را بوسید و گفت: آنچه را که گفتم در تو نیست بلکه خود به این گفته ها سزاوارترم.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

اَلْعَفْوُ اَحْسَنُ اِلْاِحسانِ.

بخشش دیگران بهترین نیکوکاری است.(۲)

پشیمانی از گناه

روزی امام کاظم علیه السلام از کوچه های بغداد عبور می کرد، که گذر او به خانه «بُشْر» افتاد. وقتی از جلوی منزل او می گذشت، صدای رقص و ساز و آواز حرام از منزل او بلند بود. در همان حال کنیزی که خاکروبه در دست داشت از منزل بشر بیرون آمد تا آن ها را بیرون بریزد.

امام کاظم علیه السلام به آن کنیز فرمود: صاحب این خانه آزاد است یا بنده می باشد؟

۱- ۱۲۸. بحارالانوار، ج ۴۶ ، ص ۵۴ و ۵۵ .

۲- ۱۲۹. غررالحکم

کنیز گفت: آزاد است.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می ترسید.

وقتی کنیز به داخل خانه برگشت، آقای او «بشر» بر سر سفره شراب نشسته بود، پرسید چرا دیر آمدی؟

کنیز در پاسخ، گفتگوی خود را با امام کاظم علیه السلام برای او نقل کرد.

بشر با پای برهنه بیرون دوید و به خدمت امام علیه السلام رسید و عذرخواهی و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و به دست آن حضرت توبه کرد.(۱) و دیگر به گناه نزدیک نشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کسی که توبه کند خداوند او را می بخشاید و به اعضا و جوارح او امر می شود که گناهش را بپوشانند و به قطعه هایی از زمین که در آن ها گناه کرده است امر می شود که گناه او را کتمان کنند و فرشتگان نویسنده اعمال گناه او را فراموش کنند.(۲)

روحیه مردمی

امام کاظم علیه السلام به مردی روستایی و سیاه چهره گذرکرده به او سلام کرد و مدتی گفت و گو نمود. آن گاه به وی گفت اگر حاجتی برای تو پیش آمد، من آن را برآورده می کنم.

اصحاب گفتند یابن رسول اللّه! آیا نزد چنین کسی می نشینی و از نیازهای او سؤال می کنی در حالی که او به تو نیازمندتر است؟

۱- ۱۳۰. منتهی الامال، ج ۲ ، ص ۲۹۵ ، چاپ انتشارات پیام آزادی.

۲- ۱۳۱. بحارالانوار، ج ۶ ، ص ۲۸ .

امام علیه السلام در جواب فرمود: او یکی از بنده های خداست و به حکم قرآن برادر ماست، که در شهرهای خداوند زندگی می کند و ما با او از یک پدر یعنی آدم هستیم و یک دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او سازد وپس از این که بر او ببالیم، ما را در برابر خود متواضع بیند(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوقِفِ...اَحْسَنُکُمْ خُلْقاً وَاَقْرَبُکُمْ مِنَ الْناسِ.

نزدیک ترین شما به من در فردای قیامت ...خوش اخلاق ترین و نزدیک ترین شمابه مردم می باشد.(۲)

ترس از آخرت

امام علی علیه السلام می گوید: برادرم عقیل را دیدم که به شدّت فقیر شده بود و از من درخواست کرد که یک من از گندم های شما را به او بدهم.

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگ آن ها در اثر فقر دگرگون شده بود، گویا صورتشان بانیل رنگ شده بود.

عقیل باز هم اصرار کرد و خواسته خود را چندین بار تکرار نمود. من هم به او گوش فرا دادم، گمان کرد که من دینم را به او می فروشم و به دنبال خواسته او می روم و از راه و رسم خود فاصله می گیرم. آهنی را در آتش گرم کردم و آن را به بدنش نزدیک کردم تا از آن عبرت گیرد که ناله ای چون ناله بیمارانی که از شدّت درد می نالند سر داد

۱- ۱۳۲. تحف العقول، بخش مربوط به امام کاظم علیه السلام

۲- ۱۳۳. بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۱۵۰ .

و نزدیک بود، که از حرارت آن بسوزد.

به او گفتم: ای عقیل! زنان سوگمند در عزای تو بگرینـد از آهن تفتیـده ای که انسان گرم کرده است ناله می کنی! امّا مرا به سوی آتشی می کشانی که خداونـد جبار از روی غضـبش آن را برافروخته است؟ تو از این آزار ناله می کنی امّا من از آتش سوزان الهی ناله نزنم.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْخَشْیهُ مِنْ عَذابِ اللَّهِ شیمَهُ الْمُتَّقینَ.

ترس از عذاب خداوند شیوه پرهیزکاران است.(۲)

پرهیز از رشوه

امـام علی علیه السـلام می گویـد: کسـی نیمه شب ظرفی سرپوشـیده از حلوای لذیـذ، در خانه ما آورد امّا من از این حلوا متنفر شدم، گویا با آب دهان مار یا استفراغ آن خمیر کرده بودند.

به او گفتم: هدیه است یا زکات و یا صدقه می باشد؟ که این دو بر ما حرام است؟

گفت: نه زکات است و نه صدقه بلکه هدیه می باشد.

گفتم: زنان فرزنـد مرده برتو بگرینـد، آیا از راه دین خـدا می خواهی مرا فریب دهی؟ یا دسـتگاه ادراکت به هم ریخته است یا دیوانه شده ای و یا هذیان می گویی؟

به خدا قسم اگر اقلیم های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمان ها است به

۱- ۱۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۲- ۱۳۵. غررالحکم

من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد و دنیای شما نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد بی ارزشتر است.

علی را با نعمت های تمام شدنی و لذت های موقتی دنیا چه کار است؟ از خوابیدن عقل و لغزش های زشت به خدا پناه می بریم و از او کمک می خواهیم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الرَّاشِی وَ الْمُرْتَشی فِی النّارِ.

رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتش جهنمند.(۲)

تواضع استاد

یکی از شاگردان کمال الملک هنرمند بزرگ ونقاش به نام ایران می گوید: من ۱۳ یا ۱۴ ساله بودم که تصویر نیم رخی را کشیده بودم. این تصویر از اشکال هایی برخوردار بود. وقتی کمال الملک چشمش به نقاشی من افتاد و اشکال های آن را برای من بر طرف کرد گفت: پدر جان من هم بلدم!(۳)

امام علی علیه السلام فرمود:

اَلتَّواضُعُ سُلَّمُ الشَّرَفِ.

تواضع نردبان بزرگواری است.(۴)

حلم امام باقرعلیه السلام

مردی نصرانی با جسارت به امام باقرعلیه السلام گفت: تو بقر (گاو) هستی!

امام علیه السلام فرمود: من باقر (شکافنده علم) هستم.

نصرانی گفت: تو پسر آن زن آشپز (نان پز) هستی!

امام علیه السلام فرمود: این حرفه او بود.

نصرانی: تو پسر کنیز سیاه بد زبان می باشی!

امام علیه السلام فرمود: اگر راست می گویی خدا او را بیامرزد و اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد.

مرد نصرانی که این بزرگواری و شکیبایی را از امام علیه السلام دید به شگفت آمد و مسلمان شد.(۵)

۱- ۱۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

۲- ۱۳۷. کنزالعمال، خ ۱۵۰۷۷

۳- ۱۳۸. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شبکه اول، دوم خرداد، سال ۱۳۷۷ شمسی، اخبار ساعت ۲۱

۴- ۱۳۹. غررالحکم

۵- ۱۴۰. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷ .

امام علی علیه السلام فرمود:

جَمالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ.

زیبایی مرد به حلم اوست.(۱)

عفو امام حسین علیه السلام

یکی از غلامان امام حسین علیه السلام مرتکب خلافی گردید. حضرت دستور داد تا مورد عقوبت قرار گیرد و تازیانه خورد.

غلام نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای مولای من! «والکاظمین الغیظ» مؤمنین غضب خود را فرو می نشانند.

حضرت فرمود: رهایش کنید.

غلام ادامه داد: «والعافین عن الناس» مردم را عفو می کنند.

حضرت فرمود: تو را بخشیدم.

غلام عرض کرد: ای مولای من! «واللّه یحب المحسنین» خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی و دو برابر آنچه دادم برای تو خواهد بود.(۲)

امام علی علیه السلام فرمود:

اَلْعَفوُ تاجُ الْمَکارِمِ.

عفو تاج کرامت های اخلاقی است.(۳)

ص:۸۷

۱- ۱۴۱. غررالحکم

۲- ۱۴۲. محجهالبیضاء، ج ۴ ، ص ۲۲۸ .

۳- ۱۴۳. غررالحکم

عشق به پیامبرصلی الله علیه وآله

«ثوبان» برده رسول خداصلی الله علیه وآله بود. روزی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا چه وقت قیامت برپا می شود؟

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: چه چیزی برای قیامت آماده کرده ای که از آن سؤال می کنی؟

عرض کرد: یا رسول اللّه عمل زیادی آماده نکرده ام، مگر این که خدا و رسولش را دوست دارم.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: چه اندازه رسول خدا را دوست داری؟

ثوبان عرض کرد: سوگند به آن کسی که تو را به پیامبری برانگیخت، محبّت تو در قلب من به اندازه ای است که اگر با شمشیرها قطعه قطعه شوم و با ارّه ها بریده گردم و با قیچی ها تکه تکه شوم و به آتش سوزانده شوم و زیر سنگ آسیا خُرد شوم برای من دوست داشتنی تر و راحت تر است که نسبت به تو در قلبم غل و غشی داشته یا بغضی از اهل بیت و اصحاب تو را در دل داشته باشم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لایؤمِنُ عَبْدٌ حَتّی اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ یکُونَ عِتْرَتی اَحَبَّ اِلَیهِ مِنْ عِتْرَتِهِ.

ایمان نیاورده است بنده ای مگر این که من نزد او محبوب تر از خود او باشم و عترت من در نزد او از عترت او محبوب تر باشد.(۲)

۱- ۱۴۴. بحارالانوار، ج ۲۷ ، ص ۱۰۰ .

۲- ۱۴۵. بحارالانوار، ج ۲۷ ، ص ۱۳ .

معلم متواضع

محدث بزرگ سید نعمت اللّه جزایری گوید: استاد بزرگواری داشته ام که ادبیات و اصول را نزد او خواندم، راستی کسی با انصاف تر از او را ندیدم و این به خاطر آن است که یک بار به هنگام درس مسأله مشکلی برای ما پیش آمد. وقتی آن مشکل را مطالعه کردم و حل آن را بیان کردم، با آن که من جوان ترین شاگردان او بودم، آن معلم بزرگوار گفت: این جواب تو حق است و من و همه کسانی که در درس حضور داشتند اشتباه می کردیم.

او این جرأت و شهامت را داشت که وقتی صحّت کلام مرا فهمید خود و همه طلاب درس را خطا دید. آن گاه گفت: مطلب صحیحی را که به ذهنت رسیده است برای من بازگو کن تا در حاشیه کتابم بنویسم. من هم می گفتم و او در حاشیه کتابش می نوشت. اسم این استاد شیخ جعفر بحرینی بود.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

لَينُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَ وَ لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ.

تواضع و نرمش داشته باشید برای کسی که به او می آموزید و از او فرا می گیرید.(۲)

دوری از خودنمایی علمی

ملا عبداللّه شوشتری همواره از عالم بزرگوار مرحوم مقدس اردبیلی سؤال می کرد، یک بار که درباره مسئله ای از او سؤال کرد و پیرامون آن گفت

۱- ۱۴۶. انوار نعمانیه، ج ۳ ، ص ۳۴۵ .

۲- ۱۴۷. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۲.

و گو کردند مقدس در بین بحث سکوت کرد و گفت صبر کن تا به کتاب مراجعه کنم، آن گاه دست ملا عبداللّه را گرفت و با یکدیگر از محدوده شهر نجف خارج شدند. وقتی تنها شدند فرمود: برادرم حالا مسأله را مطرح کن آن گاه مقدس اردبیلی به تفصیل درباره آن صحبت کرد و به آن گونه که ملا عبداللّه شوشتری می خواست به بررسی عالمانه آن پرداخت.

ملا عبداللّه سؤال کرد: برادر من چرا این تحقیق عالمانه را همانجا مطرح نکردی که از شما سؤال کردم؟

او در جواب گفت: آنجا سخن گفتن ما در حضور مردم بود و شاید به رقابت و خودنمائی و پیروزی بر یکدیگر کشیده می شد، امّا در اینجا کسی جز خدای سبحان با ما نیست.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِعْلَمُوااِنَ یسِیرَالْرِّیاءِشِرْکٌ.(۲)

بدانید که کمترین ریا شرک است.

شیعه واقعی

عبداللّه بن ابی یعفور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به خدا سوگند، اگر یک انار را نصف کنی و بگویی نصف آن حلال و نصف آن حرام است، شهادت می دهم آن نصفی که فرمودی حلال است، حلال است و آن نصفی که فرمودی حرام است، حرام می باشد.

ص:۹۰

۱- ۱۴۸. انوارنعمانیه، ج ۳ ، ص ۴۰ .

۲- ۱۴۹. بحارالانوار، ج ۷۷ ، ص ۲۹۱ .

امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

هر کس می خواهد زندگی و مرگش زندگی و مرگ من باشد و به بهشت برینی که پروردگارم آفریده است درآید، پیروی علی بن ابی طالب کند و با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و نسبت به اوصیاء پس از وی تسلیم باشد، زیرا آن ها از خاندان و گوشت و خون من هستند و خدا فهم و علم مرا به ایشان داده است.(۲)

اعتراف به حق

روزی بین ملا خلیل قزوینی و ملا محسن فیض کاشانی مناظره ای طولانی پیرامون مسأله ای علمی رخ داد، امّا او سخن حق ملامحسن را نپذیرفت و بر نظر خود اصرار ورزید تا این که پس از مدتی در قزوین به اشتباه خود پی برد و فهمید که حق با ملامحسن فیض بوده است. در همان وقت از قزوین به سوی کاشان حرکت کرد تا نزد او به حقانیت کلام ملامحسن اعتراف کند و در ضمن از او عذرخواهی نماید. وقتی به درب منزل وی رسید با صدای بلند گفت:

یا محسن قد اتاک المسیئی (ای درستکار خطاکار به سوی تو آمد)

مرحوم فیض صدای او را شناخت، بیرون آمد و وی را در آغوش گرفت و با یکدیگر مهربانی و صمیمیت نمودند.

۱- ۱۵۰. الکنی و الالقاب، ج ۱ ، ص ۲۰۶ .

۲- ۱۵۱. اصول کافی، کتاب الحجه، باب مافرض اللّه عزّوجل و رسوله صلی الله علیه وآله من الکون مع الائمهعلیهم السلام

پس از ساعتی ملاخلیل به سوی قزوین حرکت کرد. هر چه ملامحسن فیض اصرار کرد که قدری توقف نماید قبول نکرد تا مبادا در اخلاص او شائبه ای پیش آید.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِقْبَلْ الْحَقَّ مِمَّنْ اَتاکَ بِهِ صَغیرٌ اَوْ کَبیرٌ.

حق را از هر کوچک و بزرگی که برای تو می آورد بپذیر.(۲)

ترسیم زیبای حلم

روزی در اصفهان شیخ جعفر کاشف الغطا که از علمای بزرگ اسلام است پولی را در بین فقرا تقسیم کرد و پس از پایان کار به نماز ایستاد.

یکی از سادات فقیر خبردار شد که شیخ جعفر پولی را در بین مردم تقسیم کرده است، به سرعت خود را به شیخ جعفر رسانید و در بین دو نماز گفت: مال جدم را به من بده.

شیخ فرمود: دیر آمدی و دیگر چیزی باقی نمانده است که به تو بدهم.

سید خشمگین شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ انداخت.

شیخ جعفر از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در بین صفوف نمازگزاران حرکت کرد و فرمود: هر که به شیخ علاقه دارد کمک کند. مردم هم دامن شیخ را پر از پول کردند. شیخ پول ها را به آن سید داد و بعد از آن به نماز عصر ایستاد.(۳)

۱- ۱۵۲. فوائد الرضویه، ص ۱۷۳ .

۲- ۱۵۳. کنزالعمال، خ ۴۳۱۵۲

۳- ۱۵۴. فوائد الرضویه، ص ۷۴ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْحِلْمُ نِظامُ اَمْرِ الْمُؤْمِنِ.

حلم نظام زندگی مؤمن است.(۱)

رضا به قضای الهی

«قتیبه بن سعید» گوید: در بین برخی از مردم عرب رفتم تا صحرایی را دیدم که از شترهای مرده انباشته شده بود، به طوری که تعداد آن ها معلوم نبود. پیرزنی را دیدم که آنجا بود، به سوی او رفتم و پرسیدم این شتران مال چه کسی هستند؟

پیرزن جواب داد: مال آن پیرمردی که بر آن بلندی نشسته است و پشم می ریسد.

نزد آن پیرمرد رفتم و گفتم: این شترها همه از آن تو بوده است؟

جواب داد: آری

گفتم: چه شد که همه مردند؟

گفت: آن کسی که آن ها را به من داده بود پس گرفت.

پرسیدم: از این ماجرا چیزی بر زبان آوردی؟

گفت: بلی، دو بیت شعر گفتم که مضمون آن چنین است.

سوگند به آن کسی که من یک بنده ای از آفریدگان او هستم، انسان در زندگی هدف مصیبت ها و سختی هاست.

از این که شتران من در خوابگاه خود باشند و حکم خدا جاری نشده باشد خوشحال نیستم.(۲)

ص:۹۳

۱- ۱۵۵. غررالحکم

۲- ۱۵۶. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱ ، ص ۵۲ و ۵۳ .

خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود:

اِنَّ رِضایَ فی رِضاکَ بِقَضائی.

رضایت من در راضی بودن تو به قضای من است.(۱)

خلق زیبای عمار

وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان مسجد النبی صلی الله علیه وآله را می ساختند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کسی خشتی بیاورد از اجری چنین و چنان برخوردار است. هر یک از صحابه می رفتند و یک خشت می آوردند، امّا عمّار می رفت و دو خشت می آورد.

پیامبرصلی الله علیه وآله از او پرسید: چرا دو خشت با خود می آوری که تو را به رنج و زحمت اندازد؟

عمّار عرض کرد: یا رسول اللّٰه! یکی را برای شما می آورم و یکی را برای خود، زیرا منزلت شما بیش از آن است که بخواهی خشت بیاوری و از طرفی من نمی خواهم از اجر آوردن خشت بی بهره مانی از این رو یکی را به نیت شما و دیگری را برای خود می آورم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را دعا کرد و فرمود: خداوند به تو جزای خیر دهد.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَلْعَبْدُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ.

بنده با کسی است که او را دوست دارد.(۳)

۱- ۱۵۷. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۴ .

۲- ۱۵۸. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ .

۳- ۱۵۹. کنزالعمّال، خ ۲۴۶۶۸

ظرافت مهمان نوازی

دو نفر از مؤمنین که پدر و فرزند بودند، میهمان امام علی علیه السلام شدند. حضرت برخاست و آن ها را مورد اکرام و احترام قرار داد و هر دو را در بالای مجلس نشانـد و خود نزد آن ها نشست. آن گاه دستور داد برای آن ها غـذا بیاورید. غذا حاضر شد و همه خوردند، وقتی دست از غذا کشیدند قنبر غلام امام علیه السلام آفتابه و طشت و حوله ای آورد تا دست های خود را بشوینـد. ابتـدا سراغ مهمانان رفت و از پدر شروع کرد تا برروی دست های او آب بریزد، امیرالمؤمنین علیه السـلام فوراً از جا برخاست و آفتابه را گرفت تا خود بر دست او بریزد امّا آن مرد امتناع کرد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! خداونـد مرا ببینـد در حالی که شما بر روی دست های من آب بریزی؟

حضرت فرمود: بنشین و دست هایت را بشوی. خداوند عزّوجل تو را می بیند که برادرت امتیاز و برتری نسبت به تو ندارد.

آن مرد نشست و به دستور امام علیه السلام دست های خود را شست. در پایان آفتابه را به فرزندش محمّد حنفیه داد و فرمود: اگر این فرزنـد بدون همراهی پدر به مهمانی من آمده بود بر روی دست هایش آب می ریختم، امّا خدای عزّوجل ابا دارد که، بین پدر و فرزندی که در یک مکان قرار دارند به تساوی عمل شود. پس پدر بر دست پدر و فرزند بر دست فرزند آب بریزد.

محمّد حنفیه آفتابه را گرفت و بر دست فرزند میهمان آب ریخت.(۱)

ص:۹۵

۱- ۱۶۰. بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۵۶ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنْ کانَ یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ الْاخِرِ فَلْیکْرِمْ ضَیفَهُ.

کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد میهمان خود را اکرام کند.(۱)

کمک به همنوع

«مصادف» که یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام است می گوید: همراه امام علیه السلام در راه بین مکه و مدینه حرکت می کردیم. به مردی برخوردیم که در پای تنه درختی بر زمین افتاده بود و توان برخاستن نداشت.

امام علیه السلام فرمود: بیا تا به سراغ این مرد برویم که می ترسم از شدّت تشنگی این گونه بر زمین افتاده باشد. چون به او نزدیک شدیم، دیدم مردی مو بلند از درویش های نصاری است.

امام علیه السلام از او سؤال کرد: آیا تشنه ای؟

درویش مسیحی گفت: آری

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مصادف! از مرکب پایین بیا و او را سیراب کن.

من پیاده شدم و او را سیراب کردم و دوباره سوار مرکب شدم و به راه افتادیم. در این هنگام به امام عرض کردم: این مرد نصرانی بود و شما به نصرانی این گونه کمک می کنید؟

امام علیه السلام فرمود: بله، وقتی در چنین حالی باشد او را کمک می کنم.(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِنَّ اللَّهَ رَحیمٌ یحِبُّ الرَّحیمَ.

خداوند مهربان است و هر مهربانی را دوست دارد.(۳)

۱- ۱۶۱. بحارالانوار، ج ۶۲ ، ص ۲۹۲ .

۲- ۱۶۲. وافی، ج ۱۰ ، ص ۵۱۰ .

۳- ۱۶۳. کنزالعمّال، خ ۱۰۳۸۱ .

دستگیری از مستمندان

آیهاللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری از علمای بزرگ اسلام بود که حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. خدمتکار منزل او می گوید: زمستان بود و برف زیادی آمده بود. آخرهای شب درب خانه آقا را زدند و من رفتم درب را باز کردم، دیدم پیرزنی پشت درب است و می گوید: من مریضی در خانه دارم، زغال برای گرم کردن خانه ندارم، دارو هم برای بیمار ندارم.

به او گفتم: در این وقت شب که دارو و زغال پیدا نمی شود.

آن گاه درب را بستم و به اتاق خود بازگشتم.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مرا صدا زد و فرمود: شیخ علی! با چه کسی صحبت می کردی؟

من ماجرا را برای او بیان کردم.

حاج شیخ فرمود: اگر فردای قیامت خدا از تو بپرسد: ای شیخ علی! تو در خانه گرم و در کنار کرسی نشسته بودی و نیازمند بی نوایی به در خانه آمد امّا تو جواب منفی به او دادی، در جواب چه خواهی گفت؟

اگر خداوند از من هم بپرسد از جواب او درمانده می شوم.

آن گاه فرمود: آیا خانه آن پیرزن را می دانی؟

گفتم: آری.

فرمود: برخیز به خانه او برویم.

عرض کردم: آقا! در این هوای سرد حال شما مناسب رفتن نیست.

فرمود: آهسته آهسته می رویم.

به همراه حاج شیخ به خانه پیرزن رفتیم، دیدیم در اتاق ساده ای در

کنار بستر بیماری نشسته است و از او پرستاری می کند. پس از احوال پرسی، حاج شیخ به من فرمود: برو از قول من به فلان دکتر بگو اینجا بیاید و این بیمار را مداوا کند و مقداری هم ذغال برای او بیاور.

من هم نزد دکتر رفتم و ماجرا را برای او بیان کردم. دکتر به بالین بیمار آمد و پس از معاینه او نسخه ای نوشت و من هم داروی او را تهیه کردم و مقداری ذغال هم برای او آوردم و پس از چند ساعت که در آنجا بودیم نیمه های شب از آنجا خارج شدیم.

به هنگام بازگشت حاج شیخ به من فرمود: شیخ علی! روزانه چقدر نان و گوشت برای خانواده من تهیه می کنی؟

گفتم: فلان مقدار.

فرمود: از فردا مقدار نان و گوشتی که برای خانه ما می گرفتی را دو قسمت کن، یک قسمت آن را برای خانه پیرزن و قسمت دیگرش را برای خانه ما بیاور. من هم دستور آقا را اجرا کردم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَیما مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوماً مِنَ الْمُسْلِمینَ اِلاَّ اَعْطاهُ اللَّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَّاماً فِی الْجَنَّه.(۲)

مسلمانی به گروهی از مسلمانان خدمت نمی کند، مگر این که خداوند به اندازه عدد آن ها در بهشت برای او خدمتکار قرار می دهد.

۱- ۱۶۴. مجموعه سمینار بررسی مسائل حوزه، ص ۱۳۸ .
۲- ۱۶۵. وسایل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۵۹۴ .

صبر بزرگ

آیهاللّٰه اراکی می گوید: شخصی به نام آقا سید احمد بود که پشت سر میرزا جواد آقای ملکی تبریزی نماز می خواند. ماه رمضان بود. بیماری وبا شیوع پیدا کرده بود و هر روز تعداد زیادی به وسیله این بیماری می مردند.

آقا سیداحمد گفت: برای احوالپرسی به دیدن میرزا جواد آقا رفتم. ایشان فرمودند: آقا میرزا علی (فرزند میرزا جوادآقا) رفت. من خیال کردم به مسافرت رفته است، با همان حال طبیعی گفت: آقا میرزا علی رفت.

من میرزا علی را دیده بودم چه علمیتی داشت! تألیف می کرد و چه تقوایی داشت! او جانشین پدر می شد، جوان بود، بین ۲۵ تا ۳۰ سال داشت که وبا او را کشت. آن وقت میرزا جوادآقا می گفت: آقا میرزا علی رفت بدون این که گریه کند، مثل این که سفر رفته است.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْمُوتُ مَفارِقَهُ دارِ الْفَناءِ وَ ارْتِحالٌ اِلی دارِ الْبقاءِ.(۲)

مرگ جدایی از دنیای فانی و سفر به خانه همیشگی است.

نظم

امام خمینی قدس سره نمونه کم نظیر نظم بود. او سه ساعت بعد از غروب به حرم مشرف می شد. حرکت او به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری منظم بود که اگر کسی می خواست ساعت را بداند، وقتی می دید او در خیابان

۱- ۱۶۶. مجله حوزه، شماره ۱۲ ، ص ۱۴ .

۲- ۱۶۷. غررالحکم

(شارع الرسول) که منزل امام در آن خیابان بود - به طرف حرم حرکت می کند می دانست سه ساعت از غروب گذشته است و وقتی از حرم بیرون می آمد می دانست ۵/۳ ساعت از غروب گذشته است.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اُوصیکُما وَ جَمیعَ وُلَدی وَ اَهْلی وَ مَنْ بَلَغَهُ کِتابی بِتَقْوَی اللَّهِ وَ نَظْمِ اَمْرِکُمْ.

به شما (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) و تمام فرزندان و بستگانم و هر کسی که نوشته من به او می رسد را به تقوای الهی و نظم در کارهایتان وصیت می کنم.(۲)

محبّت به کودکان

آیهاللّه محمّد هادی معرفت گوید: امام خمینی مثل سایر مردم می نشستند و در حرم مفاتیح می خواندند. من دیدم که در حرم امام حسین علیه السلام در بالای سر امام علیه السلام نشستند و مشغول نماز شدند.

رسم مردم بغداد این است که می آیند و شیرینی، شکلات و یا خرما و امثال این چیزها را در بین زائرین تقسیم می کنند.

امام آنجا نشسته بودند. بنده هم در نزدیکی ایشان نشسته بودم. فرزند کوچکم نیز با من بود. آقایی شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت.

۱- ۱۶۸. اقتباس از مجله حوزه، شماره ۳۲، ص ۱۴۶ .

۲- ۱۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸ .

امام شیرینی را برداشت و باکمال مهربانی به بنده زاده داد؛ زیرا به او شیرینی نداده بودند.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اَحِبُّوا الصِّبْیانَ وَ ارْحَمُو هُمْ.

بچه ها را دوست داشته باشید و به آن ها مهربانی کنید.(۲)

حق همسایه

سید جواد عاملی نویسنده کتاب بزرگ مفتاح الکرامه می گوید: شبی درب خانه زده شد، فهمیدم که خادم سید بحر العلوم قدس سره است. به سرعت خود را به درب رساندم.

خادم گفت: شام سید بحرالعلوم را پیش روی او گذاردند و منتظر شماست. فوراً به محضر سید رسیدم. وقتی چشم او به من افتاد فرمود: از خدا نمی ترسی و حیا نمی کنی؟

عرض کردم: چه شده است؟

فرمود: مردی از برادران و همسایگان تو همه روزه برای خود و خانواده اش از بقّال محل، خرمای زاهدی قرض گرفته است و مدت هفت روز می گذرد که گندم و برنج نچشیده اند و به جز خرما چیزی نخورده اند و امروز هم که برای گرفتن خرما به مغازه رفته است تا برای شام خرما بگیرد، فروشنده به او نسیه نداده و گفته است بدهی تو زیاد شده است، او هم حیا می کند و به منزل باز می گردد. حال، او و خانواده اش در این شب

۱- ۱۷۰. مجله حوزه، شماره ۳۲ ، ص ۱۴۸ .

۲- ۱۷۱. بحارالانوار، ج ۱۰۴ ، ص ۹۳ .

رسنه اند و تو خوش می گذرانی و می خوری در حالی که همسایه دیوار به دیوار توست.

مرحوم سید جواد گفت: واللّه! از وضع او مطلع نبودم.

سید بحرالعلوم فرمود: اگر از او مطلع بودی و شام می خوردی و توجهی به او نمی کردی یهودی بودی، غضب من به خاطر این است که چرا جویای حال برادران و همسایگانت نبودی. این غذاها را خادم من به همراه تو می آورد و هنگامی که به خانه همسایه ات رسیدی به تو می دهد و تو هم آن ها را بگیر و به همسایه بگو دوست داشتم امشب با تو شام بخورم و این کیسه پول را هم زیر فرش او بگذار. من هم شام نمی خورم تا برگردی و خبر شام خوردن او را به من برسانی.

مرحوم سید جواد با خادم راهی منزل همسایه می شود و به دستور او عمل می کند.

مرد همسایه می گوید: من از این غذا نمی خورم تا آن که بگویی چه کسی آن را برای ما فرستاده است زیرا این غذای مطبوع را در بین ما نمی پزند.

سید جواد ماجرا را برای او نقل می کند.

همسایه که مردی مؤمن بود می گوید: واللّه! کسی از همسایه ها از وضع ما خبر نداشت تا چه رسد کسانی که دورتر هستند و معلوم گردید بحرالعلوم با کرامت خود از وضع او آگاهی یافته است.(۱)

۱- ۱۷۲. منتخب التواریخ ، ص ۱۸۲ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ما آمَنَ بی مَنْ باتَ شَبْعاناً وَ جارُهُ الْمُسْلِمُ جائِعٌ.

به من ایمان نیاورده است، کسی که سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه باشد.(۱)

عدالت در توزیع

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به یکی از اصحاب خود به نام ابوهیثم بن تیهان وعده داده بود که خادمی به او بدهد. سه نفر اسیر نزد حضرت آوردند تا در میان افراد تقسیم کند. دو نفر آن ها را بخشید و یک نفر باقی مانده بود.

در این اثنا فاطمه علیها السلام دختر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و درخواست خدمتکار کرد و عرض کرد. یا رسول اللّه! آیا اثر آسیای دستی را در دستم نمی بینی؟

حضرت به یاد وعده ای که به ابی هیثم داده بود افتاد و فرمود: پس وعده ام به ابوهیثم چه می شود؟ او را بر فاطمه مقدم داشت زیرا به ابوهیثم وعده داده بود اگر چه فاطمه علیها السلام با دست ضعیفش آسیاب را می چرخانید.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلْعَدْلُ رَأْسُ الْاِیمانِ.

عدل سر ایمان است.(۳)

۱- ۱۷۳. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۱۵۲ .

۲- ۱۷۴. محجهالبیضاء، ج ۵ ، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ .

۳- ۱۷۵. بحارالانوار، ج ۷۸ ، ۸۰ .

هم غذایی با فقرا

گروهی از فقرای مدینه بر زمین نشسته بودند و مشغول خوردن غذا بودند. امام حسن علیه السلام که بر مرکب خود سوار بود از کنار آن ها می گذشت. چون به آنان رسید سلام کرد. فقرا جواب سلام امام را دادند و از او دعوت کردند تا با آن ها غذا بخورد.

امام علیه السلام فرمود: می آیم و با شما غذا می خورم، خداوند متکبرین را دوست ندارد. آن گاه از مرکب خود پیاده شد و با آن ها بر روی زمین نشست و غذا تناول کرد. سپس با درود بر آن ها سوار بر مرکب خود شد و فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم شما هم دعوت مرا اجابت کنید.

فقرا نیز دعوت امام علیه السلام را پذیرفتند.

حضرت وقتی را معلوم کردند و آن ها نیز به حضور او رسیدند. امام علیه السلام غذای خوبی برای آنان آورد و با یکدیگر خوردند.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَیکَ بِالتَّواضُعِ فَاِنَّهُ مِنْ اَعْظَمِ الْعِبادَهِ.

برتو باد که متواضع باشی که تواضع از بزرگ ترین عبادات است.(۲)

سفره شراب

«هارون بن جهم» گوید: ما در شهر حیره با امام صادق علیه السلام همراه بودیم که بر منصور دوانیقی وارد شدیم. یکی از مقام های لشکری به مناسبتی غذایی آماده کرده بود و مردم را به آن دعوت کرد و امام علیه السلام نیز از جمله دعوت شدگان بود.

۱- ۱۷۶. محجهالبیضاء، ج ۳، ص ۳۴ .

۲- ۱۷۷. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹ .

سفره را پهن کردند و همه مشغول خوردن غذا شدند. آن حضرت نیز مشغول خوردن غذا بود. در این میان مردی درخواست آب کرد، امّا به جای آب، ظرفی از شراب برای او آوردند. وقتی ظرف شراب در دست او قرار گرفت. آن حضرت از سر سفره بلند شد.

از او پرسیدند: چرا بلند شدید؟

فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلی مائِدَهٍ یشْرَبُ عَلَیها الْخَمْرُ.

ملعون است کسی که بر سر سفره ای بنشیند که بر آن شراب نوشیده می شود.(۱)

عدالت اجتماعی

گروهی از قریش به محضر امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند:

ای امیرمؤمنان! اگر اشراف و بزرگان را بر دیگران ترجیح دهی (سهم بیشتری به آن ها دهی) شایسته تر است تا با تو همکاری کنند.

امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ای مردم! آیا به من امر می کنید که عدل را با ظلم و ستم بر مردم طلب کنم؟ واللّه! تا دنیا وجود دارد و ستاره ای در آسمان می بینم چنین نخواهم کرد. اگر مال از آن من بود و می خواستم تقسیم کنم به طور مساوی تقسیم می کردم، چه رسد که بیت المال را که از آن مردم است بخواهم تقسیم کنم. آن گاه فرمود: ای مردم! نیکوکاری خوبان به نااهلان جز ستایش انسان های پست و ثناگوئی جاهلان را به

۱- ۱۷۸. بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۳۹ .

همراه ندارد. و هنگامی که خطایی نسبت به آن ها از او سر زد، بدترین و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

اَلْعَدْلُ حَیاةٌ.

عدل سبب حیات جامعه است.(۲)

اطاعت از مادر

«اویس قرنی» شغلش شتربانی بود و از درآمد آن مخارج زندگی خود و مادرش را تأمین می کرد. وقتی از مادرش اجازه خواست تا به زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله مشرف شود مادرش گفت: به شرطی به تو اجازه می دهم که بیش از نصف روز در مدینه نمانی.

اویس حرکت کرد. وقتی به منزل پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در منزل نبود، ناچار پس از یکی دو ساعت توقف که پیامبرصلی الله علیه وآله را ندید به یمن مراجعت کرد.

وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله به خانه برگشت پرسید: این نور کیست که در این خانه تابیده است؟

گفتند: شتربانی که اویس نام داشت به اینجا آمد و سپس بازگشت.

حضرت فرمود: آری، اویس این نور را در خانه ما گذاشت و رفت.(۳)

۱- ۱۷۹. بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۱۱۳ .
۲- ۱۸۰. غررالحکم
۳- ۱۸۱. منتهی الآمال، ج ۱ ، ص ۳۱۸ ، چاپ انتشارات پیام آزادی.

امام صادق علیه السلام فرمود:

یجِبُ لِلْوالِدَینِ عَلَی الْوَلَدِ ثَلاثَهُ اَشْیاءٍ: شُکْرُهُما عَلی کُلِّ حالٍ، وَ طاعَتُهُما فیما یأْمُرانِهِ وَ ینْهَیانِهِ فی غَیرِ مَعْصیهِ اللَّهِ، وَ نَصیحَتُهُما فِی السِّرِ وَ الْعَلانِیهِ.

سه چیز از سوی پدر و مادر بر فرزند واجب است: تشکر از آن ها در همه حال، اطاعت از آنان در آنچه امر و نهی می کنند به جز در معصیت خداوند و خیرخواهی برای آن ها در پنهان و آشکار.(۱)

انتقاد سازنده

در یکی از تابستان ها که امام خمینی در تهران به سر می بردند، برای نماز مغرب و عشا به مسجد جمعه می رفتند، تا نماز را با آیهاللّه سیدابوالحسن رفیعی قزوینی بخوانند. امام جماعت به طور منظم نمی آمد. امام که مقید به نظم بودند، یک روز که آقای رفیعی دیر کردند، بلند شده و به مردمی که برای نماز جماعت شرکت کرده بودند فرمود: بیایید با هم به آقا بگوییم مرتب بیاید. این طور که ایشان غیر مرتب می آیند وقت بسیاری از مردم تضییع می شود. همه ما با هم به آقا بگوییم که مرتب تشریف بیاورند.

بعد آقا تشریف آوردند و نماز را خواندند. پس از نماز یک نفر به آقا گفت: یک سید جوانی به مردم می گفت: به آقا بگوییم مرتب بیاید تقریباً به نامرتب بودن شما اعتراض داشت.

آقای رفیعی فرمودند: آن سید کی بود؟ در این حال امام آن طرف نماز

۱- ۱۸۲. تحف العقول

می خواندند. آن شخص امام را نشان داد تا ایشان چشمشان به امام افتاد فرمودند: ایشان حاج آقا روح اللّه هستند، مرد بسیار فاضل و وارسته و بسیار با تقوا و منظم و مهذّبی هستند اگر یک وقت من دیر آمدم ایشان را جلو بیندازید تا به جای من نماز بخواند. حق با ایشان بوده است.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِنَّ اَعْظَمَ الْناسِ مَنْزِلَهً عِنْدَ اللَّهِ یوْمَ القیامَهِ اَمْشاهُمْ فی اَرضِهِ بِالنَّصیحَهِ لِخَلْقِهِ.

والا مقام ترین انسان ها نزد خداوند در روز قیامت نصحیت کننده ترین آن ها به مردم در روی زمین است.(۲)

شکر آگاهانه

سعدی گوید: پارسایی را بر کنار دریا دیدم که زخم پلنگ داشت و به هیچ دارو ، به نمی شد. مدت ها در آن رنجور بود و شکر خدای عزّوجل، علی الدوام گفتی.

پرسیدندش که شکرِ چه می گویی؟

گفت: شکر آن که به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی.(۳)

امام جوادعلیه السلام فرمود:

نِعْمَهٌ لا تُشْکَرُ کَسَیئَهٍ لا تُغْفَرُ.

نعمتی که بر آن شکر نشود همانند گناهی است که بخشیده نشده باشد.(۴)

ص:۱۰۸

۱- ۱۸۳. مجله حوزه، شماره ۳۲ ، ص ۹۰ .

۲- ۱۸۴. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۳۵۸ - اصول کافی

۳- ۱۸۵. گلستان سعدی باب دوم

۴- ۱۸۶. گلستان سعدی، باب دوم

آرام بخشی به دیگران

«زیتون حکیم» مردی را دید که بر ساحل دریایی نشسته است و به شدّت غم زده و محزون است و بر دنیا تأسف می خورد. به او گفت: ای جوان! اگر در اوج بی نیازی، در دریایی بودی و کشتی ات شکسته بود و در معرض هلاکت قرار گرفته بودی آیا آرزو نداشتی که آنچه داری از دست بدهی و از هلاکت نجات یابی؟

جوان گفت: آری.

حکیم گفت: اگر بر تمام دنیا سلطنت داشتی ولی اطرافیانت قصد کشتن تو را داشتند آرزو نداشتی با از دست رفتن آنچه داری از شرّ دشمنانت نجات یابی؟

جوان پاسخ داد: آری

حکیم ادامه داد: تو هم اکنون آن ثروتمند و آن سلطان هستی که به آرزویت رسیدی.

جوان از سخنان او آرامش یافت.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرَبَ الْآخِرَهِ.

کسی که غمی را از مؤمنی دور سازد خداوند، غم های آخرت را از او دور می سازد.(۲)

ص:۱۰۹

۱- ۱۸۷. کشکول شیخ بهایی، پایان دفتر سوم

۲- ۱۸۸. بحارالانوار، ج ۷۴ ، ص ۳۲۱ .

همراهی با جوانان

شهید آیهاللّه بهشتی می گوید: در این بازار تهران یک بچه بازاری نفت فروش در زمان رضاخان قلدر آن وقتی که روحانیت تحت فشار بود، آن وقتی که در صدد ریشه کن کردن روحانیت بودند تصمیم می گیرد «حالا- که روحانیون را این اندازه تحت فشار قرار می دهند من می آیم به حوزه، درس می خوانم و روحانی می شوم.» این هم خود یک شجاعت است. ایشان می آید مشغول درس حوزوی می شود و نفت فروشی را هم ادامه می دهد تا کم کم طلبه درس خوانده ای می گردد و تصمیم می گیرد بچه های بازار، کارگران بازار و فرزندانشان را آموزش دهد. عدّه ای از این بچه ها الآن جزء افراد مؤثر در تداوم انقلاب هستند و در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در اداره و سازماندهی نیروهای انقلاب نقش اساسی داشته اند.

این آقا روزهای جمعه، بچه های کوچک را در بیرون شهر به تفریح برده و هر کسی هزینه خود را قبول کرده و خود او هم سهم خود را می پرداخته است. در آنجا همه با هم بودند، هم بازی داشته اند و هم برنامه تفریحی و هم برای آن ها حدیث گفته و با آن ها نماز می خوانده است.

نظر او این بوده که این بچه ها روزهای جمعه تعطیل هستند و باید برای آن ها برنامه داشته باشم تا فاسد نشوند.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

خدای عزّوجل فرموده است:

اَحَبُّ ما تَعَبَّدَ لی بِهِ عَبْدی، النُّصْحُ لی.

بهترین چیزی که بنده ام مرا به وسیله آن عبادت می کند نصیحت و خیرخواهی مردم به خاطر من است.(۲)

۱- ۱۸۹. مجله حوزه، شماره ۴، ص ۳۱ .

۲- ۱۹۰. ترغیب، ج ۲ ، ص ۵۷۷ .

اکرام عالم

روزی آیت اللّه مـدرس از کوچه عبور می کرد که ناگهان پیرمرد با وقار و محترمی را دیـد که از آن طرف کوچه می آیـد. با دیـدن او، کنـار دیوار نشـست. وقتی پیرمرد از مقابـل او عبور می کرد مـدرس از جـای خود برخاست و دو دسـتش را بر سـینه گذاشت و با نهایت تواضع و فروتنی به او سلام کرد و ایستاد تا از مقابل او گذشت و دور شد. آن گاه به راه خود ادامه داد.

یکی از کسانی که ناظر این ماجرا بود خود را به مدرس رسانید و ضمن احوال پرسی علت آن رفتار را از مدرس جویا گردید. مدرس با حالتی عاطفی جواب داد: این مرد اهل علم و تقواست خواستم برای تحصیل ثواب او را احترام کرده باشم.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ وَقَّرَ عالِماً فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ.

کسی که عالمی را احترام کند براستی پروردگارش را احترام کرده است.(۲)

عزّت نفس

در جنگی که میان لشکر اسلام و روم صورت گرفت عبداللّه بن حذافه که از یاران و فرماندهان دلاور پیامبرصلی الله علیه وآله بود به همراه گروهی دیگر اسیر شدند و آن ها را به نزد قیصر روم بردند.

قیصر روم به او گفت: آئین مسیحیت را بپذیر وگرنه تو را در دیگ جوشان می اندازم.

ص:۱۱۱

۱- ۱۹۱. مدرس، ج ۱، ص ۲۱۶ .

۲- ۱۹۲. غررالحکم

عبداللّه گفت: مسیحی نمی شوم.

قیصر دستور داد دیگی آوردند و بر آتش گذاردند و در آن روغن زیتون ریختند تا به جوش آمد آن گاه به یکی از مسلمانان اسیر گفت: مسیحیت را بپذیر! او که از پیشنهاد قیصر سرباز زد دستور داد وی را در آن دیگ انداختند و گوشت از استخوان های او جدا شد.

آن گاه به عبداللّه گفت: مسیحی شو وگرنه تو را هم در دیگ خواهم انداخت. او هم پیشنهاد قیصر را نپذیرفت و دستور داد وی را در دیگ اندازند. عبداللّه در این هنگام گریه کرد. گفتند: او گریه و بی تابی می کند. قیصر گفت: او را برگردانید. وقتی او را برگرداندند گفت: من از این که در دیگ می افتم گریه نمی کنم بلکه به خاطر این می گریم که چرا به اندازه موهای بدنم جان ندارم که در راه خدا فدا کنم!

قیصر از این سخن در شگفتی فرو رفت و علاقمند شد او را آزاد کند. سپس به عبداللّه فرمانده رزمندگان گفت: سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم.

عبداللّه گفت: نمی بوسم.

قیصر گفت: مسیحی شو تا دخترم را به عقد تو در آورم و حکومتم را با تو تقسیم نمایم.

عبداللّه نپذیرفت.

قیصر گفت: سر مرا ببوس تا تو و هشتاد نفر از مسلمانان اسیر را آزاد کنم عبداللّه که دید آزادی مسلمانان در کار است پیشنهاد سلطان را پذیرفت و با هشتاد نفر از مسلمانان آزاد شد.(۱)

۱- ۱۹۳. اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۴۳ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ سَلا عَنْ مَواهِبِ الدُّنیا عَزَّ.

کسی که از بخشش های دنیا بگذرد عزیز می شود.(۱)

جلوه شجاعت

یکی از شب های زمستان بود و هوا بسیار سرد بود، ابرهای تیره و تاری در آسمان حرکت می کردند، زمین پوشیده از برف بود و هر لحظه که از شب می گذشت هوا سردتر و تاریک تر می شد. تنها سفیدی برف ها می توانست به انسان کمک کند.

در این شرایط، مدرس به سوی آبادی حرکت می کرد و تا رسیدن به مقصد، راه زیادی در پیش داشت. او تنها و بدون همراه در بیابان پوشیده از برف راه می رفت که از دور صدای زوزه گرگی به گوش او رسید. با شنیدن صدای مخوف گرگ، نگاهش را به اطراف گرداند تا ببیند آن حیوان درنده از کدام سو می آید.

هر چه به اطراف خود نگاه کرد تا محل امنی بیابد جایی را نیافت. مدرس با استواری عصایش را در دست فشرد و توکل بر خداوند کرد و در میان برف ها به راه خود ادامه داد. چند قدمی که پیش رفت گرگ خشمگین و گرسنه ای را دید که به او نزدیک شد. مدرس به آرامی قدمی به عقب گذارد، گرگ زوزه ای کشید و به سوی مدرس جهید. او بدون آن که هراسی به دل راه دهد بدون درنگ عصایش را در هوا گرداند و سر آن

۱- ۱۹۴. غررالحکم

را در دهان گشوده گرگ فرو برد.

زوزه گرگ در گلویش خفه شـد. مـدرس فشـار بیشتری به عصا آورد و آن را در کام گرگ نگه داشت. گرگ با جهیـدن به این سو و آن سو و چرخانیـدن سـر می خواست خود را از فشـار عصـا برهانـد امّـا راه گریزی نـداشت. ناچـار به عقب رفت امّا مـدرس آن را رها نکرد. با هر قدم که گرگ به عقب می رفت او یک گام به جلو برمی داشت. مدتی نگذشت که گرگ ناله ای کرد و بر روی برف ها افتاد و جان داد.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلی قَدْرِ الحَمیهِ تَکُونُ الشُّجاعَهُ.

شجاعت به اندازه مردانگی است.(۲)

احترام به قانون

ام سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله کنیزی داشت که مرتکب سرقت اموال دیگران شده بود. او را دستگیر کردند و به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله آوردند.

ام سلمه نیز به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و از او درخواست کرد تا دست کنیز او را قطع نکند.

پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: ای ام سـلمه! این حـدّی از حـدود الهی است که نبایـد ضایع شود، آن گاه حکم خدا را جاری کرد و دست دزد را قطع کرد.(۳)

۱- ۱۹۵. داستان های مدرس، ص ۵۰ و ۵۱ .

۲- ۱۹۶. غررالحکم

۳- ۱۹۷. فروع کافی، ج ۷ ، ص ۲۵۴ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِقامَهُ حَدٍّ خَیرٌ مِنْ مَطرٍ اَرْبَعینَ صَباحاً.

اجرای یک حد بهتر از چهل روز بارش باران است.(۱)

تواضع

«محمّـد بن حسن بن عمّار» گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمّد (عموی امام رضاعلیه السلام) بودم و هر حدیثی که او از برادرش موسی بن جعفرعلیه السلام شنیده بود می نوشتم.

روزی در مدینه در خدمت او نشسته بودم که ابوجعفر محمّدبن علی علیه السلام (امام نهم) در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بر او وارد شد. علی بن جعفر فوراً برخاست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و مورد احترام قرارداد.

ابوجعفر به او فرمود: ای عمو! بنشین، خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد.

او در جواب گفت: آقای من! چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید. وقتی علی بن جعفر به مسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر او هستید آن گاه این گونه با او رفتار می کنید؟

علی بن جعفر ریش خود را گرفت و گفت: خاموش باشید. اگر خدای عزّوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، آیا من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن شما، من بنده او هستم.(۲)

ص:۱۱۵

۱- ۱۹۸. وسایل الشیعه، ج ۱۸ ، ص ۳۰۷ .

۲- ۱۹۹. اصول کافی، الاشاره و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام ، ح ۱۲ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اَلتَّواضُعُ ثَمَرَهُ الْعِلْمِ.

تواضع نتیجه علم است.(۱)

متخصص متعهد

شهرت بقراط در سرتاسر دنیای متمدن آن روز پیچیده بود. اردشیر دراز دست، شاه ایران بود. او خزینه های بزرگ خود را به خاطر دفع یک بیماری واگیردار که لشکریان او را از پا در می آورد به بقراط ببخشد امّا از آنجایی که ایران در آن زمان با یونانیان در جنگ بود بقراط از قبول پیشنهاد شاه سر باز زد و پاسخ داد: غرور ملی به من اجازه نمی دهد دشمن کشورم را یاری نمایم.(۲)

این فراز اخلاقی بقراط می تواند درس بزرگی برای متخصصین ایران اسلامی باشد که غرور دینی و ملی آن ها مانع گردد که تخصص و توانایی های خود را در اختیار دشمنان اسلام و ایران بگذارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عُمِّرَتِ الْبُلْدانُ بِحُبِّ الاْوْطانِ.

شهرها با محبّت به وطن، آباد می گردد.(۳)

ص:۱۱۶

۱- ۲۰۰. غررالحکم

۲- ۲۰۱. دانشمندان بزرگ تألیف فلیپ کان، ترجمه عباسعلی رضایی و سیدمهدی امین، ص ۱۲

۳- ۲۰۲. بحارالانوار، ج ۷۸ ، ص ۴۵ - تحف العقول

اهمیت به احکام اسلام

وقتی آیهاللّٰه العظمی حائری یزدی که مؤسس حوزه علمیه قم بود از هدف شوم استعمار؛ یعنی کشف حجاب در ایران از سوی رضاخان باخبر شد اشاره به رگ های گلوی خود کرد و فرمود:

تا پای جان باید ایستاد و من هم می ایستم، ناموس است، حجاب است، ضرورت دین و قرآن است!(۱)

امام سجادعلیه السلام فرمود:

موسی بن عمران علیه السـلام عرض کرد: پروردگارا! چه کسی از اهل توست که او را در سایه عرش خود قرار می دهی وقتی که سایه ای جز سایه تو نباشد؟

خداونـد وحی فرمود: کسانی که برای حلال شدن حرام من غضب می کنند آن گونه که پلنگ به هنگام مجروح شدن غضـب می کند.(۲)

دوستی اهل بیت علیهم السلام

«حکم بن عتیبه» گویـد: روزی در محضـر امـام باقرعلیه السـلام نشسـته بودیم و اتاق پر از جمعیت بود که ناگاه پیرمردی که بر عصای بلندی تکیه کرده بود وارد شد و کنار درب ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات او بر تو باد و سکوت کرد.

امام باقرعلیه السلام در جواب فرمود: و علیک السلام و رحمهاللّٰه و برکاته.

آن گاه پیرمرد به افراد حاضـر در مجلس رو کرد و گفت: السـلام علیکم و آن گاه سـکوت کرد تا این که همه جواب سلام او را دادند سپس روبروی امام باقرعلیه السلام ایستاد و گفت: یابن رسول اللّٰه! مرا نزد خود بنشان که به خدا

۱- ۲۰۳. مجله نور علم، دوره دوم، شماره اول

۲- ۲۰۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲ ، ص ۱۷۹ .

سوگند من شما را دوست دارم و دوستدار شما را نیز دوست دارم و به خدا سوگند محبّت به شما و دوستدارانتان به خاطر طمع دنیوی نیست و به خدا قسم من دشمنِ دشمنِ شما هستم و از او بیزاری می جویم و این دشمنی و بیزاریم به خاطر خونریزی میان من و او نمی باشد. واللّه! حلال شما را حلال و حرامتان را حرام می شمارم و گوش به فرمان شما هستم.

فدایت شوم، با این اوصاف امیدی برای نجات و سعادت من داری؟

امام باقرعلیه السلام فرمود: پیش بیا، پیش بیا، تا این که او را کنار خود نشاند آن گاه فرمود: ای پیرمرد! همانا مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام شرفیاب شد و این سؤال تو را از او پرسید و پدرم به او فرمود: اگر با این صفات و حالات بمیری بر رسول خداصلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین وارد شوی و دلت خنک، قلبت آرام و دیده ات روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال با روح و ریحان استقبال شوی و این وقتی است که جان به گلوی تو رسد و اگر زنده بمانی آنچه سبب روشنی چشمت باشد را ببینی و در بالاترین درجات بهشت با ما خواهی بود.

پیرمرد گفت: چه فرمودی ای اباجعفر!؟

امام علیه السلام همان سخنان را برای او تکرار کرد.

پیرمرد گفت: اللّه اکبر ای اباجعفر! اگر بمیرم بر رسول خداصلی الله علیه وآله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السلام وارد شوم و دیده ام روشن گردد و با فرشتگان گرامی نویسنده اعمال استقبال شوم و هنگامی که جانم به لب رسد و اگر زنده بمانم آنچه دیده ام را روشن کند ببینم و با شما در بالاترین درجات بهشت باشم؟

این سخنان را گفت و صدای گریه اش بلند شد و های های گریه کرد تا این که بر زمین افتاد و حاضران در مجلس با مشاهده حال او گریه کردند.

امام باقرعلیه السلام خواست تا با انگشت خود قطرات اشک را از گوشه های چشم آن پیرمرد پاک کند. در این حال سر بلند کرد و به حضرت عرض کرد دستت را به من ده فدایت شوم! امام علیه السلام دستش را به وی داد، دست او را بوسید و بر چشم ها و صورتش گذارد. آن گاه نفسی از ته دل کشید و خداحافظی کرد و رفت.

امام باقرعلیه السلام نگاهی به پشت سر آن پیرمرد کرد و به حاضران فرمود:

مَنْ اَحَبَّ اَنْ ینْظُرَ اِلی رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّه فَلْینْظُرْ اِلَی هذا.

هر کس می خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به این مرد بنگرد.(۱)

جلوه های غیرت دینی

علی مطهری فرزند آیهاللّه شهید مرتضی مطهری گوید: چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی جامعه روحانیت مبارز تهران برای بزرگداشت شهدای تهران، مراسمی در بهشت زهرا تشکیل داده و عدّه زیادی از مردم در این مراسم شرکت کرده بودند.

پس از پایان مراسم، در میان زنان، آرم سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بالا رفت. عدّه ای آمدند و موضوع را به روحانیون خبر دادند. برخی آقایان گفتند: باید وحدت را حفظ کرد، کاری به آن ها نداشته باشید.

قضیه را به اطلاع شهید بزرگوار آیهاللّه مطهری رساندند. ایشان فرمودند: آرم باید پایین بیاید. آن ها گفتند: آرم در میان زنان است

۱- ۲۰۵. روضه کافی، حدیث ۳۰، حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلام

و نمی شود داخل آن ها شد.

ایشان فرمودند: خودم این کار را می کنم. آن گاه آمد و سر راه آن گروه از زنان ایستاد و پس از آن که به آن ها نزدیک شد داخل جمعیت شد و آرم را از دست آن ها گرفت و لوله کرد و با خود بیرون آورد.

همچنین در راه پیمائی عظیم عاشورای سال ۵۷ تهران، در بین راهپیمایان، مینی بوسی حرکت می کرد که در بالای آن رهبر گروه منحرف فرقان و یکی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق (منافقین) مشغول تشریح آرم سازمان مجاهدین خلق برای مردم بود.

عدّه ای از افراد آگاه و بیدار موضوع را به اطلاع چند تن از روحانیون رساندند. آن ها از مداخله منع کردند و گفتند: در این شرایط صلاح نیست درگیری ایجاد شود.

سرانجام موضوع را به اطلاع استاد شهید مطهری رساندند. ایشان با صراحت فرمودند: به هر قیمتی شده باید این آرم را پایین بیاورید حتی به قیمت کشته شدن افراد. این ها برای آینده برنامه های خطرناکی دارند.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فی اُمَّتی، فَلْیظْهَرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ یفْعَلْ فَعَلَیهِ لَعْنَهُ اللَّهِ.

وقتی بدعت و انحراف در امّت من ظاهر شود، عالم دینی علم خود را آشکار (و بدعت را به مردم گوشزد) کند، پس لعنت خداوند بر عالمی که به این وظیفه عمل نکند.(۲)

۱- ۲۰۶. سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۱ ، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ .

۲- ۲۰۷. وسایل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۵۱۰ .

جلوه های محبت

همسر شهید آیهاللّه مطهری گوید: آن شهید، بسیار مهربان و با گذشت بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند. آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند. یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روز با یکی از دوستانم به تهران بازگشتم.

نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم، وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه ها خواب هستند ولی آقا بیدار است. چای را آماده کرده و میوه و شرینی چیده و منتظر من بودند.

دوستم از دیدن این منظره بسیار تعجب کرد و گفت: همه روحانیون این قدر خوب هستند. بعد از سلام و علیك، وقتی آقا دیدند بچه ها هنوز خوابند با تأثر به من گفتند: می ترسم یک وقت من نباشم و شما از سفر بیایید و کسی نباشد که به استقبالتان بیاید.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مَنِ اتَّخَذَ زَوْجَهً فَلْیکْرِمْها.

کسی که زن می گیرد باید احترامش کند.(۲)

دستگیری شهید مطهری از نیازمندان

سید محمّد مدنی راننده شهید آیهاللّه مطهری گوید: یک روز در

۱- ۲۰۸. سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهیدمرتضی مطهری، ج ۲ ، ص ۱۰۸ .

۲- ۲۰۹. مستدرک الوسایل، ج ۱۴ ، ص ۲۵۰ ، باب ۶۶ .

خیابـان فرعی کم عرضـی در حال حرکت بودیم، تقریباً وسـطهای خیابان دیـدیم پـدری فرزنـدش را به دوش می کشـد. آقای مطهری گفتند: آقای مدنی نگه دار.

من ایستادم و به نزد آن مرد رفتم و گفتم: آقا! بیایید اینجا.

مرد آمد و کنار استاد نشست. از او پرسیدند: پدرا! چرا بچه ات را به دوش می کشی؟ چه شده است؟ ناراحتی اش چیست؟

مرد گفت: بچه ام مریض است و پیش هر دکتری که می برم جوابم می کند، پول هم ندارم که او را در یک بیمارستان بستری کنم، کسی را هم ندارم.

استاد پرسید: منزلت کجاست؟ و اضافه کردند: راضی هستی فردا من بچه ات را در بیمارستان بخوابانم؟

مرد گفت: بله، از خدا می خواهم.

اسـتاد گفتند: فردا صـبح همین آقا (سید محمود مدنی) به منزل شما می آید. حالا برویم منزل را نشان بده که فردا بیاید بچه را به بیمارستان ببرد.

صبح روز بعد استاد به من گفتند: آقای مدنی! شما اوّل به دنبال مأموریت دیروز برو و من خودم می روم.

گفتم اوّل شما را می برم و بعد به دنبال مأموریت خود می روم.

گفتند: نه، من خودم می روم. من هم رفتم و آن پدر و پسـر را به بیمارسـتان بردم. وقتی به بیمارستان رسیدم بچه را با سفارشی که استاد به رئیس بیمارستان کرده بود در بیمارستان بستری کردند و پس از ده یا پانزده روز مداوا شد. آن گاه استاد

مطهری مقداری پول به من دادند و من هم به بیمارستان پرداختم و مریض را آوردم.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزّوجل گروهی از خلقش را آفرید و آن ها را برای برآوردن نیازهای شیعیان فقیر ما انتخاب فرمود تا در برابر آن بهشت را به ایشان پاداش دهد، پس اگر می توانی از آن ها باش.(۲)

غیرت دینی

مرحوم آیهاللّه میرزا محمّد ارباب، در امر به معروف و نهی از منکر قاطع بود. در آن زمان یکی از منتسبان «متولی باشی» که از شخصیت های با نفوذ آن زمان قم بود متعرض زنی می شود. خبر به آیهاللّه ارباب می رسد، او متأثر شده و نامه ای به رئیس نظمیه قم می نویسد که متهم را دستگیر کنند، امّا آن ها می گویند به خاطر این که متهم به متولی باشی انتساب دارد از دستگیری او معذوریم.

آیهاللّه ارباب با شنیدن این جواب ناراحت شده و می گوید: در شهری که بر چنین مجرمی نتوان حد شرعی جاری کرد جای ماندن نیست و حرکت می کنند و مردم هم به دنبال او حرکت می کنند و غوغای عجیبی در شهر به وجود می آید.

فرماندار وقت به مرحوم آیهاللّه آقاحسن حرم پناهی که از وابستگان ایشان بودند متوسل می شود و او از آیهاللّه ارباب تقاضا می کند که به

۱- ۲۱۰. سرگذشت های ویژه از زندگی شهید مرتضی مطهری، ج ۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ .

۲- ۲۱۱. اصول کافی، باب قضاء حاجهالمؤمن.

منزل او برود تا اگر قرار است از شـهر خارج شوند به اتفاق هم خارج گردند. او هم به منزل آقای حرم پناهی می رود، رؤسای دوائر دولتی و بزرگان شهر هم که متوجه وخامت اوضاع بودند در آنجا جمع شده و تقاضا می کنند که معظم له از این تصمیم صرف نظر کننـد و اعلام می کنند که آن ها در اجرای فرمایشات ایشان آماده اند و بدین ترتیب متهم دسـتگیر شده و در چهار سوق بازار قم که محل رفت و آمد مردم بود حد می خورد.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

اِنَّ اللّهِ یحِبُّ مِنْ عِبادِهِ الْغَیورِ

به راستی که خداوند بندگان غیورش را دوست دارد.(۲)

تربیت یافته اسلام

شیخ عباسی قمی از علمای اسـلام و مؤلف کتاب شریف مفاتیح الجنان است که بعد از قرآن در همه منازل خانواده های شیعه یافت می شود.

سلطان الواعظین شـیرازی گوید: در ایامی که مفاتیح الجنان تازه منتشر شده بود روزی در سرداب سامرّا آن را در دست داشتم و مشغول زیارت بودم که دیدم شیخی با قبای کرباس و عمامه کوچک نشسته و مشغول ذکر است.

۱- ۲۱۲. مجله نور علم نشریه جامعه مدرسین قم، دوره دوّم، شماره ۴ ، ص ۸۹ .
۲- ۲۱۳. کنزالعمّال، خ ۷۰۷۰ .

شیخ از من پرسید: این کتاب از کیست؟

پاسخ دادم: از محدث قمی، آقای حاج شیخ عباس است و شروع کردم به تعریف کردن از ایشان.

شیخ گفت: این قدر هم تعریف ندارد.

من با ناراحتی گفتم: آقا برخیز و از اینجا برو. کسی که در کنار من نشسته بود دست به پهلویم زد و گفت: مؤدب باش! ایشان خود محدث قمی هستند. من برخاستم با او روبوسی کردم و عذر خواستم و خم شدم که دست ایشان را ببوسم ولی نگذاشت و خم شد و دست مرا بوسید و گفت: شما سید هستید.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَیکَ بِالتَّواضُعِ فَاِنَّهُ مِنْ اَعْظَمِ الْعِبادَهِ.

متواضع باش که تواضع از بزرگ ترین عبادات است.(۲)

سادگی

روزی خبر رسید که شیخ مرتضی انصاری که از علمای بزرگ اسلام است وارد شهر بغداد می شود. مردم بغداد تعطیل عمومی اعلام کرده و برای استقبال شیخ، حرکت کردند. سفیر ایران هم می خواست در استقبال شیخ شرکت کند که ناگاه یکی از سفرای خارجی بر او وارد شد. سفیر ایران تصمیم خود را عوض کرد ولی او فهمید که سفیر ایران قصد رفتن به جایی را داشته بود. پرسید: به کجا می خواستی بروی؟

ص:۱۲۵

۱- ۲۱۴. حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۶۲ - ۶۴ .
۲- ۲۱۵. بحارالانوار، ج ۷۵ ، ص ۱۱۹ .

سفیر جواب داد: به استقبال یکی از علمای شیعه که قرار است به این شهر وارد شود.

سفیر خارجی که از تعطیل عمومی بازار دانسته بود که واقعه مهمّی هست اظهار تمایل کرد که به همراه سفیر ایران در مراسم استقبال شرکت کند. آن ها آمدند و قدری جلوتر از مردم در انتظار ورود پرشکوه شیخ بودند تا آن که می بینند شیخی بر الاغی سوار است و بدون هیچ گونه آلایشی به طرف بغداد می آید. فکر کردند مسافر غریبی است که یک نفر هم به همراه اوست.

سفیر ایران و همراهانش که شیخ را نمی شناختند بدون توجه از او می گذرند. طولی نکشید که آن شیخ به جمع مردم رسید. ناگهان صدای صلوات و سلام و غوغای شادی بلند شد و مردم مانند دریایی موّاج به طرف شیخ آمده و دور او را گرفت و زیارتش کردند. معلوم شد که آن شیخ ساده و وارسته ای که سوار الاغ بود همان مرجع تقلید مسلمانان است که مردم برای دست بوسی او، خود را به زحمت می اندازند.

سفیر خارجی حیرت زده از سفیر ایران پرسید: این شخصیتی که در میان مردم این همه محبوبیت و نفوذ دارد دارای چه عنوان و نامی است؟

سفیر ایران: این گونه اشخاص را حجت الاسلام و راهنمای مسلمین می دانند.

سفیر خارجی: حق هم همین است. شنیده بودم که حضرت عیسی با آن همه عظمت و پیروانی که داشت پیاده راه می رفت و بر الاغ برهنه سوار

ص:۱۲۶

می شد، امّا باور نمی کردم؛ ولی امروز با دیدن این شیخ جلیل یقین پیدا کردم که آنچه در سیره انبیا شنیده ام صحیح است و به آن اعتقاد پیدا کردم.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الزُّهْدُ شِیمَهُ الْمُتَّقینَ

زهد و بی رغبتی به دنیا شیوه انسان های پرهیزکار است.(۲)

طلب حلالیت

شهید عالیقدر آیهاللّه مرتضی مطهری گوید: در ایام تحصیلات طلبگی با عده ای از افراد در جلسه ای بودیم، در آن مجلس مرحوم آیهاللّه العظمی آقای حجّت رضوان اللّه تعالی علیه مورد غیبت قرار گرفت و با آن که او حق استادی به گردن من داشت و سال ها در خدمت ایشان درس خوانده و حتی در یک مسابقه عمومی از آن مرحوم جایزه گرفته بودم، در شرایطی قرار گرفتم که من هم شریک غیبت شدم، یک وقت احساس کردم که این درست نیست، من چرا باید در آن شرایط قرار بگیرم؟

به دنبال فرصت مناسبی بودم تا ایشان را ببینم و از او رضایت بخواهم تا آن که در یک تابستانی مرحوم آیهاللّه حجّت به حرم حضرت عبدالعظیم تشریف آوردند. یک روز بعدازظهر به منزل ایشان رفتم و در زدم، در را باز کردند. گفتم بگویید فلانی است، ایشان اجازه ورود دادند. یادم هست وقتی وارد شدم ایشان را در حالی دیدم که کلاهی بر سر داشتند و بر بالش تکیه کرده بودند و مریض به نظر می رسیدند.

۱- ۲۱۶. مدرس شهید، ص ۲۶۵ .

۲- ۲۱۷. غررالحکم

گفتم: آقا آمده ام یک مطلبی را به شما عرض کنم.

فرمود: چه مطلبی؟

گفتم: من از شما کمی غیبت کرده ام امّا غیبت زیادی نیز شنیده ام و از این کار سخت پشیمانم و چون تصمیم دارم که دیگر از این پس غیبت شما را نکنم و از کسی نیز استماع نکنم آمده ام که به خود شما بگویم که مرا ببخشید.

این مرد با بزرگواری که داشت فرمود: غیبت کردن از امثال ما دو جور است: یک وقت به شکلی است که اهانت به اسلام است و یک وقت مربوط به شخص ماست، من که مقصود ایشان را فهمیده بودم، گفتم: بنده چیزی که به اسلام توهین باشد نگفته ام بلکه مربوط به شخص شماست.

فرمود: من گذشتم.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

کَفَّارَهُ الْاِغْتِیابِ اَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنِ اغْتَبْتَهُ.

کفّاره غیبت دیگری این است که برای او استغفار کنی.(۲)

بر سر دو راهی

آیهاللّه سیدحسین کوه کمره ای مجتهدی مشهور و معروف بود که در یکی از مساجد نجف اشرف برای طلاب درس می گفت. یک روز از جایی برمی گشت و نیم ساعت بیشتر به وقت درس باقی نمانده بود، فکر کرد در این وقت کم اگر بخواهد به خانه برود به کاری نمی رسد، پس بهتر

۱- ۲۱۸. حکایت ها و هدایت های مرتضی مطهری

۲- ۲۱۹. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۳ .

است به محل درس برود و در انتظار شاگردان بنشیند. رفت و در محل درس نشست و هنوز کسی نیامده بود ولی دید در یک گوشه مسجد شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می کند. به سخنان او گوش داد و با کمال تعجب احساس کرد که او بسیار محققانه بحث می کند.

روز دیگر قدری زودتر آمد و به سخنان شیخ گوش کرد و بر اعتقاد روز گذشته اش افزوده گشت. این عمل چند روز تکرار شد و در نتیجه برای آیهاللّه کوه کمره ای مسلّم شد که این شیخ از خودش فاضل تر است و از درس او استفاده می کند و اگر شاگردان خودش به جای درس او به درس این شیخ حاضر شوند بهره بیشتری خواهند برد.

اینجا بود که خود را میان دنیا و آخرت مخیر دید.

روز بعد که شاگردان آمدند و جمع شدند گفت: امروز می خواهم مطلب تازه ای به شما بگویم.

این شیخ که با چند شاگرد در آن کنار نشسته است شایسته تر از من برای تدریس است و خود من هم از او استفاده می کنم، همه با هم به درس او می رویم.

این شیخ همان است که بعدها به نام حاج شیخ مرتضی انصاری معروف شد و به استاد متأخرین لقب گرفت.(۱)

این اوج اخلاق اسلامی است که شخصی موقعیت و ریاست خود را به فردی شایسته تر از خود بسپارد و با این حرکت های الهی است که بندگان صالح خدا سلامت باطنی خود را آشکار می کنند.

۱- ۲۲۰. عدل الهی، ص ۳۴۷ ، ۳۴۸ .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

التَّواضُعُ نِعْمَهٌ لا یحْسَدُ عَلَیها

تواضع نعمتی است که بر آن حسادت نمی شود(۱)

نمونه زیبای دستگیری

یکی از دوستان شهید آیهاللّه سعیدی گوید: ما در مسجد شهید سعیدی، صندوق خیریه و کمک به محرومان داشتیم که بعد از شهادت او، این صندوق به کارش ادامه داد.

روزی برای بررسی وضع نیازمندی که توصیه شده بود رفتیم، مردی را دیدیم که روی یک تخت چوبی نشسته بود و پاهایش قطع شده بود، بعد از آن که متوجه شد ما از مسجد موسی بن جعفرعلیه السلام هستیم، گفت: شما مرحوم حاج آقا سعیدی را می شناختید؟

گفتم: بلی، از شاگردان ایشان بودم. شما از کجا با ایشان آشنا شدید؟

سرش را به دیوار زد و گریه کرد و شاه را لعن و نفرین نمود، آن گاه گفت: من قبلًا راننده ماشین مسافربری بودم که در یکی از شهرها تصادف کردم و در اثر آن پاهایم قطع شد و خانه نشین شدم. این خانه را که می بینی حاج آقا سعیدی برای ما درست کرده و زندگی ما را ایشان اداره می کردند، ما با هم دوست بودیم، رفیق بودیم می رفت برای ما نان و روغن می گرفت و می آورد، او واقعاً آقا بود.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

ما قَضی مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حاجَهً اِلَّا ناداهُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی: عَلَیَّ ثَوابُکَ وَ لا اَرْضی لَکَ بِدُونِ الْجَنَّهِ.

ص:۱۳۰

۱- ۲۲۱. بحارالانوار، ج ۷۸ ، ص ۳۷۴ .

۲- ۲۲۲. مجله پیام انقلاب، شماره ۹۸ .

مسلمانی برای مسلمانی حاجتی را برآورده نمی کند مگر این که خداوند تبارك و تعالی به او ندا می دهد: ثواب تو بر عهده من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم.(۱)

بلند طبعی

یکی از ثروتمندان ایران هنگام سفر به مکه مبلغ پولی به شیخ انصاری بخشید تا آن که منزلی برای خود تهیه کند ولی شیخ در اثر بلند طبعی و آزادگی که داشت از آن مال استفاده شخصی نکرد و همه آن مبلغ را برای خرید زمین و ساختمان مسجد مصرف کرد و به این ترتیب مسجدی در نجف بنا نهاد که به مسجد شیخ انصاری معروف است.

وقتی آن مرد ثروتمند از مکه بازگشت شیخ او را به مسجد هدایت کرد و فرمود: این است منزل من که شما سبب آن شدی.

مرد ثروتمند از کار خدا پسندانه شیخ مسرور شد و ارادتش به آن فقیه زاهد وارسته بیشتر گشت.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ بَنی مَسْجِداً بَنَی اللَّهُ لَهُ بَیتاً فِی الْجَنَّهِ.

کسی که مسجدی بنا کند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند.(۳)

ص:۱۳۱

۱- ۲۲۳. اصول کافی، باب قضاء حاجه المؤمن
۲- ۲۲۴. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۸۶ .
۳- ۲۲۵. وسایل الشیعه، ج ۳ ، ص ۴۸۵ .

یقین

روزی رسول خداصلی الله علیه وآله نماز صبح را در مسجد با مردم به جماعت اقامه کرد. آن گاه چشمش به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش پایین می افتاد، رنگش زرد و بدنش لاغر و چشمانش در گودی فرورفته بود.

رسول خداصلی الله علیه وآله ، به او فرمود: در چه حالی هستی؟

جوان گفت: در حال یقین هستم.

پیامبرصلی الله علیه وآله از گفته او تعجب کرد و فرمود: هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد یا رسول اللَّه! این یقین من است که اندوهگینم ساخته، شبم را به بیداری و روزم را به تشنگی کشانده است. به دنیا بی رغبت شده ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را مشاهده می کنم که برای رسیدگی به حساب مردم برپا گشته و مردم برای حساب گرد آمده اند و گویا اهل بهشت را می نگرم که در نعمت می خرامند و بر کرسی ها تکیه زده و یکدیگر را معرفی می کنند و گویا اهل جهنم را می بینم که در آن عذاب می بینند و فریاد کمک خواهی بلند کرده اند و گویا آهنگ زبانه آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است.

رسول خداصلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: این بنده ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. آن گاه به او فرمود: به همین حالی که داری بمان.

جوان گفت: یا رسول اللَّه! از خداوند بخواه شهادت در رکابت را نصیبم گرداند.

ص:۱۳۲

پیامبرصلی الله علیه وآله برای او دعا کرد و مدتی نگذشت که در جنگی همراه آن حضرت رفت و دهمین شهید آن جنگ گردید.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

فَوقُ کُلِّ بِرٍّ، بِرٌّ حَتّی یقْتَلَ الرَّجُلُ فی سَبیلِ اللّهِ فَاِذا قُتِلَ فی سَبیلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَیسَ فَوقُهُ بِرّاً.

بالای هر کار نیکی کار نیک دیگری است تا این که مرد در راه خدا کشته شود پس وقتی در راه خدا کشته شد بالای آن کار نیکی قرار ندارد.(۲)

وارستگی

یزید بن معاویه فرزندی داشت که او را معاویه نام گذارد، وقتی یزید مرد خلافت به او رسید امّا پسر یزید خلافت را نپذیرفت و در یک سخنرانی چنین گفت: ای مردم! من تمایلی به ریاست بر شما ندارم و به خاطر ناخشنودی شما امنیتی هم احساس نمی کنم بلکه ما گرفتار شما و شما گرفتار فرمانروایی ما شدید.

جدّم معاویه با علی بن ابی طالب که به خاطر پیش قدمی و سابقه اش در اسلام، شایسته خلافت بود بر سر خلافت جنگید و می دانید که مرتکب چه اعمال زشتی شد و شما هم می دانید که چه کارهای زشتی را به همراهی او انجام دادید و در پایان گرفتار اعمال خود شد و در گور فرو رفت. آن گاه خلافت به پدرم یزید رسید و سزاوار بود که آن را نمی پذیرفت زیرا شایستگی آن را نداشت.

۱- ۲۲۶. اصول کافی، باب حقیقه الایمان و الیقین، ح ۲ .

۲- ۲۲۷. بحارالانوار، ج ۱۰۰ ، ص ۱۰ .

او هم مرتکب کارهای ناپسند شد و اعمال خود را نیکو دانست، مدت حکومت او کوتاه بود و به زودی آثار او نابود گردید و شعله فسادش خاموش شد و اکنون اعمال زشتش غم مرگ او را از یاد ما برده است.

سپس گفت: اینک من سومین نفر این خانواده هستم که افراد بی علاقه به خلافت من بیشتر از علاقمندان به آن هستند، من هرگز بار گناه شما را به دوش نمی گیرم، هر چه خود می دانید عمل کنید و خلافت را به هر که می خواهید بسپارید.

مروان برخاست و گفت: شما به روش عمر عمل کنید.

او پاسخ داد: ای مروان! مرا با فریبکاری از دینم دور می کنی؟ واللّه! اگر خلافت غنیمتی بود ما به سهم خود رسیدیم و اگر شرّ و گرفتاری بود برای نسل ابوسفیان کافی است آن گاه از منبر پایین آمد.

مادرش به او گفت: ای کاش لکه خونی می بودی.

پسرش گفت: دوست داشتم که چنین می بودم و نمی فهمیدم که خداوند آتشی دارد که هر کس با او مخالفت کند و حق دیگری را غصب نماید به آن آتش، عذابش می کند.(۱)

امام علی علیه السلام فرمود:

اِنَّکُمْ اِلَی عِمارَهِ دارِ الْبَقاءِ اَحْوَجُ مِنکُمْ اِلَی عِمارَهِ دارِ الفَناءِ.

شما به آبادانی خانه بقاء (آخرت) نیازمندتر از آباد کردن خانه فنا (دنیا) هستید.(۲)

الحمدللّه رب العالمین

۱- ۲۲۸. بحارالانوار، ج ۴۶ ، ص ۱۱۸ .

۲- ۲۲۹. غررالحکم

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹